

## پرده جدید کودتای ۲۲ خرداد دادگاه فرمایشی، خبرگزاری امنیتی، تماشاگران لباس شخصی



تیراز این شماره:  
۴۲۵۰۰۰



**جبهه مشارکت: این دادگاه رسوا، بی خاصیت و منجر کننده است**  
**از خانواده زندانیان، وکیل مدافع و خبرنگاران مستقل خبری نیست**  
**ناامیدی هرگز، مبارزه همیشه**  
**نامه اعتراضی دوازده کارگردان مشهور**  
**بیانیه دوستان هنرمند ایرانی و خارجی**

صفحات ۲-۹

|    |                                                                    |
|----|--------------------------------------------------------------------|
| ۱۰ | تحلیل هفته<br>هوشنگ اسدی                                           |
| ۱۰ | اوربانا فالاجی و زندان<br>"غیراستاندارد"<br>نوشابه امیری           |
| ۱۱ | دستگیر شدگان قهرمانان<br>همیشه<br>سهراب سهراب                      |
| ۱۲ | پرده‌هایی از آن چه که به<br>خیزش ملی ۳۰ تیر انجامید<br>ساسان آقایی |
| ۱۳ | کاش خامنه ای هم<br>هلیکوپتر داشت<br>صنم حمیدی                      |

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری  
هوشنگ اسدی / فریبرز یقانی  
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده  
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:

شهرلا بهار دوست

اول نادریده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

**امروز یازده صبح**  
**دفتر شاهرودی**

صفحه: ۴

هنر سبز

رنگ سبز: ایرانی  
کیفرخواستهای آشنا

صفحات ۷-۹

راههای سبز

برای تمرکز، صرفه جویی در وقت و  
ممانعت از نفوذ اخبار امنیتی، ای میل  
ها خود را برای ما بفرستید. آنها را  
در سایت سبز و در صفحات زیر  
ببینید:

صفحات: ۲-۶



## بدون خبرنگار مستقل

به گزارش خبرآنلاین حضور نمایندگان تمامی رسانه‌ها در این دادگاه پذیرفته نشد و اجازه ورود به هیچ خبرنگار خارجی داده نشد. خبرنگاران داخلی نیز به جز محدود خبرنگاران خبرگزاری‌ها امکان حضور نیافتند.

در این میان تیم خبری press tv که متعلق به بخش برون مرزی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران است در نظر داشت در جریان محاکمه امروز در مجتمع امام خمینی در دادگاه حضور یابد با ممانعت مأموران مواجه شد.

به گزارش خبرآنلاین فیلم بردار این تیم خبری بی اطلاع از ممنوع بودن تصویر برداری از محل دادگاه عمومی و انقلاب تهران، دوربین خود را در مقابل این دادگاه قرار داده و مشغول تهیه فیلم از عبور و مرور متهمان و افراد حاضر در محل بود.

مأموران انتظامی به محض اطلاع از این موضوع با او برخورد کرده و در حالی که با اصرار تیم خبری مذکور از شکستن دوربین مذکور صرف نظر کردند، فیلم آن را ضبط نموده و مانع از ورود این تیم خبری که به عنوان اجتماعات اداره کل دادگستری تهران (مجمع امام خمینی) که محل برگزاری محاکمات بازداشت شدگان اخیر بود، شدند.

تنها خبرگزاری وابسته به ستاد کودتا، فارس، اجازه تهیه گزارش از دادگاه را داشت. گزارش‌های این خبرگزاری نشان می‌دهد که همه متن‌های اظهارات زندانیان از پیس در اختیار این خبرگزاری قرار داشته است.

سایت نوروز نوشته است، از منبع موثقی که در دادرسی امام خمینی چند دقیقه‌ای حضور داشت، شنیده می‌شود که اصلاً هیچ‌کدام از نوشته‌های خبرگزاری فارس صحت ندارد و این سناریوی بوده که از قبل آماده شده بود و می‌خواهد با این اخبار در جنبش سبز شکاف ایجاد کند. به نوشته نوروز، در همین مطالبی که به عنوان اعتراضات توسط این خبرگزاری کذاب منتشر شده است نشان می‌دهد هیچ عنوان مجرم‌نامه‌ای مطرح نشده است. محمدعلی ابطی اظهارات خود را از روی نوشته‌ای در دست خود می‌خواند.

## خبرگزاری فارس این "اظهارات" را به نام ابطی منتشر کرده است:

"عضو مجمع روحانیون مبارز گفت: پس از انتخابات در جلسه مشترکی هاشمی رفسنجانی، موسوی و خاتمی با یکدیگر هم قسم شدند که پشت یکدیگر را خالی نکنند و بنده نمی‌دانم که این تنها نگذاشتن و یاری کردن یکدیگر پس از 11 میلیون فاصله رای برای چه بود. زمانی که قرار بود موسوی مدارک مربوط به بحث تقلب در انتخابات را مطرح کند به خاطر دارم در جلسه مجمع روحانیون مبارز وقتی بحث ارائه مدارک تقلب در انتخابات مطرح شد یکی از دوستان که قبلاً وزیر کشور هم بود گفت همه این مدارک اگر جمع شود و درست باشد 700 هزار رای بیشتر نمی‌شود. بنده وقتی از موسوی به عنوان همدانوسه سر بسته یاد کردم به خاطر همین توهمات بود که در موسوی وجود داشت که وی امکان تقلب 11 میلیونی را امکان پذیر می‌دانست. پس از انتخابات هاشمی رفسنجانی، موسوی و خاتمی در جلسه مشترکی هم قسم شدند که پشت یکدیگر را خالی نکنند و بنده نمی‌دانم که این تنها نگذاشتن و یاری کردن یکدیگر پس از 11 میلیون فاصله برای چه بود. شاید خاتمی دلیل خود را داشت، موسوی شاید کشور را نمی‌شناخت ولی خاتمی با همه ارادتی که به وی دارم اتفاقاً بر عکس همه مسائل را می‌دانست، توانایی و اقتدار مقام معظم رهبری را می‌شناخت اما به خاطر اتفاقات موسوی را همراهی کرد که این همراهی خائنانه بود. هاشمی در ذهن خود قصد انتقام از احمدی‌نژاد و مقام معظم رهبری را داشت؛ این‌ها همه مسائلی بود که در ذهن موسوی به عنوان توهم همراهی شکل گرفته بود. واقعا مجمع روحانیون منتسب به امام و انقلاب بود لذا حداقل باید این انتصاب را نگه می‌داشت. بنده خودم را نیروی اصلاح طلب می‌دانم؛ لذا می‌گویم که خاتمی حق نداشت ظرفیت اصلاحات را به پای موسوی بریزد حتی موسوی هم این ظرفیت را نداشت. البته بنده طرفدار ریاست جمهوری احمدی‌نژاد نبودم ولی زمانی که 11 میلیون در انتخابات فاصله ایجاد شد به عنوان کسی که طرفدار مردمسالاری هستم این مسئله را نپذیرفتم و با این موضوع جلوی فضای رشد مدنی را گرفته و به فرهنگ و تاریخ ایران خیانت کردم. ولی اگر به جای پیام به موسوی به احمدی‌نژاد تبریک می‌گفتم امروز بهترین وضعیت را در تاریخ ایران دارا بودیم.

کار بدی کردم که در راهپیمایی‌ها شرکت کردم ولی کربوبی به بنده گفت که ما با این رای کم نمی‌توانیم مردم را به خیابان‌ها دعوت کنیم. ولی خود برویم تا به نوعی اعتراضمان را نشان بدهیم. موسوی به کربوبی پیغام داده بود که من چیزی برای از دست دادن ندارم، موسوی اگرچه چیزی برای از دست دادن نداشت ولی با توجه به رای 13 میلیونی با این پیگیری آشوب‌ها خیلی چیزها را از دست داد و ما افتخار این حضور 40 میلیونی را از دست داده و آنرا خدشه‌دار کردیم ما می‌توانستیم در دنیا بهتر از این باشیم.

موسوی در بسیاری از موارد می‌گفت من طرفدار مردم مسلمان هستم. این درحالی است که این آشوب‌ها دلبستگی‌های مردم مسلمان را نسبت به ایران قطع کرد، موسوی می‌گفت که من طرفدار خط امام هستم و همیشه روی نظام و امام تاکید می‌کرد، بنده می‌گویم که هیچکس نمی‌تواند روی امام و نظام تاکید کند ولی در عین حال کوچکترین عملی انجام دهد که نظام را هم به خطر بیندازد. چرا که نظام فرموده‌اند حفظ نظام از واجب و اجابت است.

اگر مقام معظم رهبری یونوند یا اگر ایشان یک قدم به عقب می‌نشستند امروز هلال ناامنی ایران، افغانستان و پاکستان شکل می‌گرفت و در صورتی که این هلال تشکیل می‌شد دیگر هیچ کار اثری از انقلاب نمی‌ماند. از این رو ملت ایران باید از تیزهوشی مقام معظم رهبری و سربازان با نام و بی نام ایران که این کشور را از این مسئله نجات دادند تشکر کند.

شجاعت بزرگتری هم وجود دارد که بنده از آن استفاده می‌کنم لذا اگر انسانی احساس کند که به دیدگاهی رسیده و این دیدگاه به نفع نظام است بیان آن شجاعانه‌تر است از بیان دیدگاه و نظر اپوزیسیون در مقابل حکومت و نظام.

به همه دوستان می‌گویم و همه دوستانی که صدای ما را می‌شنوند بدانند که موضوع تقلب در ایران دروغ بود و در واقع تقلب موضوعی بود تا آشوب‌ها شکل بگیرد تا ایران همانند افغانستان و عراق بشود، تا جایی که کشور دچار آسیب و سختی بشود. "

## بازکننده راه برخورد

حمید رسایی – نماینده مجلس و از حامیان محمود احمدی‌نژاد - به خبرگزاری رسمی دولت ایران گفت: "باندگرای علی‌ه دولت نهم کار را به آنجا رساند که بین هاشمی و جریان نفاق جدید در این

## پرده جدید کودتای ۲۲ خرداد

## دادگاه فرمایشی، خبرگزاری امنیتی، تماشاگران

## لباس شخصی‌ها

**جبهه مشارکت: این دادگاه رسوا، بی‌خاصیت و منزجرکننده است. در دادگاه کودتاچیان از خانواده زندانیان، وکیل مدافع و خبرنگاران مستقل خبری نیست.**

**منبع اصلی کیفر خواست اظهارات حسین درخشان است که از یک سال پیش همکار مرتضوی است.**

ادگاه فرمایشی گروهی از دستگیرشدگان توسط کودتاگران صبح امروز - شنبه - تشکیل شد. خبرگزاری امنیتی فارس که گردانندگان آن جزویاز جوانان دستگیرشدگان هستند، تنها رسانه‌ای بود که اجازه شرکت در دادگاه را داشت. به گزارش این خبرگزاری: "در بین متهمین حاضر در جلسه دادگاه که نزدیک به 100 نفر بودند، چهره‌های شناخته شده و مشهوری مثل بهزاد نبوی عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدين انقلاب اسلامي، میردامادی دبیر کل حزب مشارکت، امینزاده عضو شورای مرکزی حزب مشارکت، عطریاتفر عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران، محمدعلی ابطی عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز، صفایی فراهانی عضو شورای مرکزی حزب مشارکت، رمضانزاده عضو شورای مرکزی حزب مشارکت به چشم می‌خورند. " گزارش های موثق رسیده به "روزنامه سبز" حاکی است که متن منتشرشده توسط خبرگزاری فارس هم پیشتر نوشته شده بود و در اختیار این خبرگزاری قرار داشت. این اولین بار در تاریخ سی ساله دادگاههای تشریفاتی جمهوری اسلامی است که حتی حضور خبرنگاران امنیتی هم صوری است و متن دادگاه از پیش نوشته و منتشر شده است.

محمدرضا تابش، دبیرکل فراکسیون اقلیت (خط امام) مجلس از نحوه محاکمه بازداشتشدگان حوادث پس از انتخابات ایراز نگرانی کرده و گفت: «همه بهت‌زده شده‌ایم.» تابش در گفتگو با «پارلمان نیوز» گفت: «نحوه محاکمه دستگیرشدگان که در آن نه به وکلا دسترسی است و نه خانواده و حتی خود زندانی‌ها از اتهام‌ها مطلع نیستند، همه را بهت‌زده کرده است. ما نمی‌توانیم نگرانی خود را از این نحوه محاکمه اعلام کنیم و امیدوار هستیم که این روش تکمیل سناریویی از پیش تدوین شده که همراه با نگهداری در خلا و اعترافگیری‌ها بوده، نباشد در حال حاضر بازداشتشدگان در شرایط بسیار بدی قرار دارند و بسیاری از آنها مورد ضرب و شتم و انیت و آزار قرار گرفته‌اند و اخبار نگران‌کننده‌ای از طریق خانواده‌های آنان اعلام شده است که به واسطه التهاب جامعه بنا ندارند آن را عمومی کنند.»

دادگاه متهمانی که از آنها با عنوان «عوالم اغتشاش و آشوب» نام برده شده، در سالن اجتماعات اداره کل دادگستری تهران آغاز شد. برخی چهره‌های سرشناس اصلاح‌طلب از جمله محمدعلی ابطی، محسن میردامادی و بهزاد نبوی در کنار ده‌ها نفر دیگر که در دو ماه گذشته دستگیر شده‌اند، متهم به شرکت در «کودتای مخملی» شده‌اند.

تابش در خصوص وضعیت محمد علی ابطی به نقل از همسر ابطی که اخیراً به ملاقات او رفته بود، اظهار داشت: «بعد از ۴۳ روز که همسر را دیدم حدود ۱۸ کیلو وزن کم کرده‌بود و آقای ابطی می‌گفت که چند روزی است که قرصی را به من می‌دهند که من را از جار و جنجال و هیاوهی این دنیا فارغ کرده است.»

محمدعلی ابطی و بسیاری از شخصیت‌های اصلاح‌طلب پس از آغاز اعتراضات به نتایج انتخابات بازداشت شده و دسترسی به وکیل نداشته‌اند. تماس اکثر آنها با دنیای خارج پس از بازداشت قطع شده بود.

پیشتر سازمان‌های مدافع حقوق بشر از جمله عفو بین‌الملل اعلام کردند که طبق گزارش‌هایی تعدادی از بازداشتشدگان تحت شکنجه بوده‌اند

دادگاه فرمایشی سران احزاب و گروههای اصلاح طلب زمانی تشکیل شد که کودتاگران در ادامه کودتای خوز وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را هم تصاحب کردند. گزارش کارشناسان وزارت اطلاعات که بر اساس بازجویی از متهمان تهیه شده بود، حاکی از این بود که "کودتای مخملی" اساساً موضوعیت ندارد. وقتی این گزارش در دوتسخه برای رهبر جمهوری و احمدی نژاد فرستاده شد، رئیس دولت کودتا سراسیمه به وزارت اطلاعات رفت و خواستار شد که وزارت اطلاعات هم بسایه هماهنگ شد و "کودتای مخملی" را تأیید کند.

در پی این اقدام وزیر اطلاعات – محسنی اژه ای- عزل شد و سازمان اطلاعات موازی همه امورامنیتی دراختیار کودتاگران قرار گرفت.

ناظران سیاسی معتقدند دادگاه عجلانه‌ای که بر پاشده و جبهه مشارکت آن را "مسخره" خوانده است؛ بسرعت در پی اشغال وزارت اطلاعات سر هم بندی شده تا همه را در برابر کار انجام شده قرار دهد. برای همین هم پیش تر دادستانی تهران با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرده بود که محاکمه گروهی از "عوالم میدانی آشوب‌ها" روز شنبه آغاز می‌شود، اما تعدادی از چهره‌های سرشناس سیاسی نیز بدون اطلاع قبلی در این جلسه محاکمه حاضر شده بودند.

صالح نیکبخت، وکیل دادگستری که از سوی خانواده‌های محمدعلی ابطی، بهزاد نبوی، محسن صفایی فراهانی، محسن امین زاده، و عبدالله رمضان زاده به وکالت آنها برگزیده شده بود، به بی‌بی سی فارسی گفت که به او اجازه حضور در جلسه دادگاه را نداده‌اند.

خبرگزاری امنیتی فارس که شبکه خبر تلویزیون هم گزارش آن را عیناً نقل کرد، اعلام کرد: "در این جلسه، محمدعلی ابطی و محمد عطریاتفر در 'فعاغیات' خود احتمال وقوع تقلب در انتخابات را رد کرده و از مطرح شدن موضوع تقلب توسط اصلاح طلبان انتقاد کرده‌اند."

در این حال تابش اظهارات همسر محمدعلی ابطی را که اخیراً به ملاقات او رفته بود چنین نقل کرد: "بعد از ۴۳ روز که همسر را دیدم حدود ۱۸ کیلو وزن کم کرده بود و می‌گفت که چند روزی است قرصی را به من می‌دهند که من را از جار و جنجال و هیاوهی این دنیا فارغ کرده است."



مرغ پخته را هم به خنده می اندازد. آنها به قدری در این تهیه این دادخواست، شتابزده عمل کرده اند که حتی در تشخیص اعضای شورای مرکزی جبهه مشارکت که به راحتی در سایت ها قابل جست و جوست، خطا کرده اند و به عنوان نمونه آقای دکتر تاجیک، رئیس محترم دفتر مطالعات استراتژیک در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی را عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت خوانده اند! متأسفانه در این متن سیاسی و غیرحقوقی و غیرمستند، تحلیل های ارایه شده نیز دقتی در همین حد دارد. در این متن که بر اساس گزارش خبرگزاری فارس به عنوان بازوی تبلیغاتی و رسانه ای کودتا که پیش از هر رسانه ای و با رانت ویژه به آن دست یافته، عمق کینه جریان اقتدارگرا از 8 سال اصلاحات و آرمان های والای آن و نیز رهبر آن جناب آقای سید محمد خاتمی نشان داده شده است. کيفرخواست در بخشی تبديل شده است به دفاعیه تمام قد از شوراهای سوسیالیستی-بی که در آنها رای دزدی شده و در بخشی دیگر به بهانه اثبات ادعای محمل انقلاب محملی در ایران، ناخواسته کشور و نظام ما را با آنها مقایسه نموده و در این مسیر داستان سرایی امنیتی پلیسی را به کمک ذهنی مغشوش و با ضریب هوشی پایین در خدمت آقای آن نموده است.

جالب است که در این متن از دیگر اهداف ستاد کودتا نیز به خوبی پرده برداری شده است و آن هدف شوم برخورد با احزاب و گروه های اصلاح طلب و نیز تشکلات های مستقل غیر دولتی است. آنها در این مسیر به ایراد اتهاماتی بی اساس بر پایه یکسری شواهد بی ربط دراخته اند که به هیچ وجه به آن چه مراد تنظیم کنندگان دادخواست است، شباهت نمی دهند.

آنها بر اساس اسناد ربهوده شده از حزب گوبی کشف بزرگی کرده اند و در دادخواست به نقل از سند تاملات راهبردی سیاسی-تشکیلاتی که به اشتباه در دادخواست "سند تعاملات راهبردی سیاسی-تشکیلاتی" نامیده شده، آورده اند: «در مرحله نخست حضور در نهادهای ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای شهر و روستا و در مرحله بعد مجلس خبرگان نهادهای مناسب تری برای حضور طرفداران مردمسالاری می باشند.» حال باید از آقایانی که پس از 50 روز بغیر و بند این دادخواست را تنظیم کرده اند پرسید، مگر برنامه ریزی يك حزب قانونی برای کسب قدرت و

ورود به نهادهای انتخاباتی از طریق رای مردم جرم است یا قرا است احزاب را هم تنها به عنوان مجیزگو و تأییدکننده چشم بسته همه رفتارهای درست و غلط به رسمیت بشناسید و لاغیر؟ یا در جایی دیگر به نقل از همین سند، اتخاذ استراتژی تبديل تهديدها و بحران های احتمالی به فرصت تثبيت و تقويت بعد مردمسالار نظام و چانه زنی به جای تشديد بحران و اغتشاش به عنوان مهم ترین راهبرد آرمانش پادار و زمینه حفظ وحدت واقعی در جامعه را تئب لایغفری ذکر کرده اید که جز خیانت نام ندارد؟ آیا آنها که بحران می آفرینند تا جمهوریت نظام را به محاق ببرد خادم هستند و آنهایی که برهیز از بحران و تبديل آن را به مقوم رکن جمهوریت نظام دنبال می کنند، خائن اند؟ چه خوب دشمنی و کینه عمیقشان را نسبت به مردمسالاری نشان داده اید. همین دم خروس هاست که شائبه دست بردن در آزادی ملت را دامن می زند. کسانی که هرگاه نام رای ملت و مردمسالاری را می شنوند چون اسپند بر روی آتش می شوند، آیا اگر دستشان برسد، دست در آرای ملت نمی برند؟ این دادخواست علیه کیست؟ اینها که همه دادخواست ناخواسته علیه جریان اقتدارگراست.

در مورد اعتراف های بیان شده از سوی جناب حجت الاسلام و المسلمین ابیطی در این دادگاه نیز نگاه جبهه مشارکت همان است که پیشتر در بیانیه های متعدد خود درباره این اعتراف سازی ها به کرات اشاره کرده است. از نظر ما دیدگاه های آقای ابیطی درباره مسایلی که در دادگاه بیان کرد همان است که در زمان آزادی خود در سایت شخصی خود و در مصاحبه ها و ارایه نظرات بدون فشار و بازجویی و انفرادی و دیگر تضییقات بیان کرده بود. همان طور که در باقی تواب سازی های مشابه، دیگر اعتراف کنندگان پس از رهایی بر همان دیدگاه های سابق خود تاکید کرده اند و لذا بیش از این پرداختن به این پروژه نخ نما را موجب زحمت بی حاصل خود و مردم آگاه و هوشیار کشورمان می دانیم.

جبهه مشارکت ایران اسلامی با امید به اینکه دامنه روند دادگاه، متفاوت از این مسیر رسوا، بی خاصیت و منزجرکننده باشد، خواهان آن است که از این پس امکان حضور اسرای در بند جریانات اخیر در بین خانواده های خود فراهم شده و وکلای آنها به راحتی به اسناد پرورنده موکلان خود دست یابند و به جریان حکم نیز هشار می دهد که از این نمایش ها طرفی نخواهند بست و توجیهی برای اعمال و رفتار مجرمانه و کشتار ها و خشونت های اخیر آنها علیه ملت فراهم نخواهد شد. به جای راه اندازی این شوهای تبلیغاتی چه بهتر است که فکری به حال پاسخ گویی تان در برابر دادگاه ملتی کنید که روی واقعی شما را به عینه در 50 روز اخیر، حیران و بهت زده و سوگوار شهادی خویش به تماشا نشسته اند و برای استیفای حقشان در برابر باقوم و گلوله هایان سینه سپر کرده اند. دادگاه واقعی پیش از دادگاه عدل الهی آن جاست.

## میرحسین موسوی:

### این جنبش ارتباطی با خارج ندارد

- میرحسین موسوی تاکید کرد: شعار کلیدی مردم در راه سبزی که برگزیده اند، "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" است.

مهندس میرحسین موسوی روز شنبه در گفت‌وگویی کوتاه با قلم‌نویز، درباره شعارهای نهضت سبز در در اجتماعات اظهار کرد: شعارهایی مورد حمایت راه سبز میلیونی مردم است که فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی نرود. خواسته مردم دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعار جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش راهبردی دارد.

موسوی همچنین با تاکید بر ظرفیت‌های قانون اساسی افزود: ما به دنبال آزادی، عدالت و کرامت انسانی هستیم و اینها اهدافی هستند که تحققشان با اجماع و تاکید گسترده و تحول‌آفرین مردم بر چارچوب قانون اساسی و مطالبه‌شان برای اجرای کامل و دقیق آن امکان‌پذیر است. ما باید بدانیم برای آن که تغییر به سمت مطلوب صورت گیرد، اجماعی در مورد چنین چارچوبی جنبه سرنوشت ساز دارد و گر نه وارد یک دوران هرج و مرج خواهیم شد.

وی درباره ماهیت مطالبات مردم افزود: سرشت جنبش مردم جنبه مسالمت‌آمیز دارد و متکی به خواست عمومی برای استیفای حقوقشان است که در انتخابات گذشته پامال شده است. موسوی با اشاره به دروغ‌رانی‌های رسانه غیرملی و برخی افراد و تریبون‌ها تاکید کرد: بی‌رغم ادعای مخالفان، این جنبش حق‌طلبانه و معنوی کوچکترین ارتباطی با خارج ندارد و کاملاً داخلی است و ملت ما به خوبی نسبت به اهمیت این فاصله‌گذاری با بینندگان آگاه است و بر اساس تجربیات دویست‌ساله خود نسبت به نیت اجانب با سوءظن برخورد می‌کند.

وی همچنین افزود: در حرکت عظیمی که در سراسر جهان از سوی ایرانیان مقیم خارج در دفاع از مردم داخل کشور صورت گرفت، به طور محسوس این فاصله‌گذاری نمایان بود و جا دارد از همه این هموطنان سپاس‌گزاری و تقدیر شود.

انتخابات و در سال های اخیر پیوند بخورد. متأسفانه اعترافاتی را از زبان اینها می شنویم که تمام سابقه برخی از این شخصیت های با نفوذ را زیر سوال می برد. اعترافات متهمان در جلسه دادگاه "راه را برای برخورد با سران اصلی اغتشاشات باز کرد و دیگر بهانه ای برای مآشآت و کوتاهی نسبت به سران اصلی اغتشاشات اخیر وجود ندارد".

محمود احمدی بی غش، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی هم به ایرنا گفته است: "محاکمه این افراد باید از سوی رسانه ملی بخش شود تا همگان پی به جنایت ها و خیانت های آنان ببرند".

جعفر شجونی، عضو جامعه روحانیت مبارز تهران و از حامیان آقای احمدی نژاد هم گفته است: "وقتی دانه ریز ها اقرار کردند، تکلیف دانه درشت ها روشن می شود". او گفت: "نمی توان یک عده را بی دلیل از زندان آزاد کرد، ولی آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه بغض کرده و با گریه می گویند که اینها را از آزاد کنید".

## پایان نخستین جلسه دادگاه

ظهر امروز پس از پایان نخستین جلسه دادگاه بررسی اتهامات دستگیرشدگان پس از انتخابات، آنان با اسگورت های متفاوتی محل دادگاه را ترک کردند.

چهره های سیاسی سرشناس هر یک در ماشین پژو مجزا با حضور یک راننده و دو محافظ از دادگاه خارج شدند اما دیگر بازداشت شدگان را با اتومبیل ون از محل دور کردند.

بهزاد نبوی که پس از پایان دادگاه امروز قصد تجدید وضو داشت، در حالی به سمت آبخوری کنار حیاط دادگاه می رفت که چهار نفر وی را همراهی می کردند.

خروج این متهمان در حالی صورت گرفت که خانواده های اکثر آنها در مقابل درب های دادگاه انتظارشان را می کشیدند.

محسن میردامادی و عبدالله رمضان زاده هنگام عبور از مقابل جمع کنندگان در مقابل درهای دادگاه برایشان دست تکان دادند.

مجید سعیدی عکاس نیز برای همسرش دست تکان داد اما همسرش که تحمل دیدن این صحنه را نداشت، دگرگون و برآشفته شد.

مریم باقی همسر قوچانی سردبیر روزنامه اعتماد ملی و دیگر همسران بازداشت شدگان اخیر او را دلداری دادند.

## گزارشگران بدون مرز: مضحکه محاکمه

گزارشگران بدون مرز نگرانی شدید خود را از آغاز به اصطلاح "محاکمه" مسوولان و شرکت‌کنندگان در "اعتشاشات" اعلام می‌کند. در میان " عوامل میدانی " چندین روزنامه‌نگار نیز دیده می‌شود که در پی اعتراضا گسترده به تخلف و تقلب در انتخاب محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری در ۲۲ خرداد بازداشت شده بودند. خطر اتهام محاربه برخی از آنها را تهدید می‌کند. گزارشگران بدون مرز در این باره اعلام می‌کند " یک بار دیگر در مضحکه‌ای به نام دادگاه حقوق متهمان زیرپا گذاشته شد. آن دسته از متهمانی که وکیل داشتند، وکلایشان از برگزاری دادگاه بی خبر بودند و تعدادی دیگر را به محل برگزاری محاکمه راه ندادند. دادگاه انقلاب هیچکدام از موازین داخلی و بین المللی را رعایت نمی‌کند. این یک دادگاه نبود جلسه بازجویی تزیین شده به شکل دادگاه بود. ما خواهان اعزام نمایندگان سازمان ملل متحد و کمیسر عالی حقوق بشر به ایران برای بازدید از زندان و ملاقات با زندانیان هستیم "

محمّد علی ابیطعی وب نگار وبلاگ وبسوت که در تاریخ ۲۶ خرداد ماه بازداشت شده بود و محمد عطریانفر مدیر مسئول بسیاری از روزنامه های ایران که در تاریخ ۱۵ خرداد بازداشت شده بود از جمله " عوامل میدانی " بودند که به همراه ده ها نفر دیگر با اتهاماتی چون " شرکت" و یا عکس و فیلم برداری از تظاهرات به این دادگاه آورده شده بودند.

در کيفرخواست این افراد "متهم" به " اقدام علیه امنیت ملی، تخریب اموال شخصی مردم " و انقلاب مخملی" و برهم زدن نظم عمومی شده‌اند. در بخش هایی از این کيفرخواست به " اعترافات" روزنامه نگاران و متهمان استناد شده است، از جمله به "اعترافات" مازیار بهاری خبرنگار نیوزویک که در تاریخ ۲۶ خرداد بازداشت شده بود. و یا بدون نام بردن صریح به اعترافات "یک جاسوس اسرائیلی" که احتمالاً اشاره به حسین درخشان وبلاگ نویس ایرانی است، که از تاریخ ۱۱ آبان ماه به گفته خانواده اش در زندان بسر می‌برد .

صلاح نیکیخت وکیل ده تن از زندانیان و از جمله محمد علی ابیطعی، محمد عطریانفر، مازیار بهاری و محسن میردامادی به گزارشگران بدون مرز اعلام کرد: " من تا ساعت یازده صبح امروز از برگزاری دادگاه موکلان خود خبر نداشتم. بعد هم به محل دادگاه رفتم مرا به محل برگزاری محاکمه راه ندادند. پس از اصرار من آقای مرتضوی دامستان تهران گفت از فردا می توانید در دادگاه شرکت کنید. اما این دادگاه به دلیل عدم حضور وکلای متهمان بنا بر اصل ۱۳۵ قانون اساسی مصوبه شورای تشخیص مصلحت غیر قانونی است و اظهارات زندانیان در این دادگاه هیچ ارزش قانونی ندارد. من تا امروز نتوانسته ام با موکلین خود ملاقات و یا پرورنده آنها را ببینم"

در این دادگاه فقط رسانه های نزدیک به دولت و نهادهای قضایی – امنیتی حضور داشتند. و از حضور خبرنگاران مستقل جلوگیری شده بود. خبرگزاری امنیتی فارس اعلام کرده است که برخی از متهمان اگر به محاربه متهم شوند به اشد مجازات محکوم خواهند شد

## بیانیه جبهه مشارکت:

### این دادگاه رسوا، بی خاصیت و منزجرکننده است

جبهه مشارکت ایران اسلامی در واکنش به دادگاه فرمایشی و بی خاصیت و رسوای برگزار شده در روز شنبه طی بیانیه شدیدالحنی این روند محاکمه را بی اعتبار و کيفرخواست را دست پرورده روزنامه کیهان دانسته و نوشته حتی مرغ پخته هم از این اتهامات خنده اش میگیرد.

متن کامل این بیانیه به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

کودتای انتخاباتی اقتدارگرایان با آغاز شوي مضحک دادگاه فله اي جمعي از بازداشت شدگان اخیر وارد مرحله اي تازه شد.

در دادگاه امروز آنچه بیش از هر چیز جلوه گري کرد، متن دادخواست مدعی العموم بود که پس از 50 روز ایزوله کردن و فشار بر صدها تن بازداشتی مختلف انتظار می رفت متن قابل تامل و جدي تري باشد، اما آنها به قدری از به زمین سفت خوردن کودتایشان در جامعه دچار شوک و عصبیت هستند که حاصل آن بیانیه ای آشفتن و ضعیف در حد سرمقاله های آشنای کیهان از کار در آمده که



## وبلاگ اندیشه نیوز:

خیلی وقت بود که گریه نکرده بودم. مدت ها بود که حتی چشم هام نلرزیده بودند. شب انتخابات گریه نکردم. روزی که سر صندوق بودم و کثافت کاریهاشونو دیدم گریه نکردم. وقتی نتیجه اعلام شد گریه نکردم. وقتی ندا شهید شد گریه نکردم. اشک دونیم خالی بود، خشک بود. انگار چشم هام فهمیده بود که از این چیزها زیاد می بینی بعدا. اومدم تو بالاترین. اون گوشه، ستون موضوعات داغ، یک عکس کوچیک دیدم. شبیه ابطی بود. همون روحانی تپل دوست داشتنی که وقتی توی جشن چلچراغ، از راهروی سالن اریکه می آمد پایین، با بچه ها گفتیم ابطی داره قل می خوره میاد. اومد. من همیشه با همه ی بچه ها می گفتم و می خندیدم. دیشب خانمش تو مصاحبه گفته بود خیلی لاغر شده. عکسو گوشه ی بالاترین دیدم. خودش بود. خیلی لاغر شده بود. خیلی داغون شده بود. معلوم بود خیلی کتکش زنده. گریه ام گرفت. خیلی کوتاه. گریه ام قطع شد. صورتم داغ شد. دستام لورزید. من عوض شدم. یک هو عوض شدم. فهمیدم که کینه ای شدم. فهمیدم که تو کله ام فقط فحش خوار و مادره. از بالا تا پایین. می خوام سر به تن هیچ کنومشون نباشه. خیلی حرومزاده هستن. خیلی. خیلی. خدایا، ازت متشکرم که به من بعد از این همه مدت اشک دادی و زود ازم گرفتی. ازت متشکرم که بهم کینه دادی. حالا تا آخر عمرم فرصت دارم که فحش بدم، فرصت دارم که از شون منتظر باشم، از رئیس دولتشون تا فرمانده ی بسیج و کوفت و زهرمارشون تا شریعتمداری حرومزاده و بازوها که اگر یک قهنگ داشته باشم و یک تیر، و فقط یک تیر، اون یک تیر رو می زنم تو..ایه های شریعتمداری. ممنونم که داری احساسو از من می گیری خدا. احساسو از همه ی ما بگیر. به همه ی ما کینه بده و یک دل پرخون تا بشینیم تا آخر عمرون نفرین کنیم. نفرین های ما دیر یا زود اثر می کنه. می دونم. تو هم می دونی خدا. می دونم که می دونی.

## کودتا و دادگاه فرمایشی برای غارت این ثروت هاست:

# ۱۸ میلیارد دلار پول ایران

تصاحب 18/5 میلیارد دلار پول ایران توسط دولت ترکیه بصورت یک فیلم خبری روی شبکه یوتوب قرار گرفت. بموجب اطلاعاتی که به زبان ترکی استانبولی در این فیلم انتشار یافته، 20 تن طلا و 5/7 میلیارد دلار که جمعا 5/18 میلیارد دلار است، در بازرسی گمرکی آنکارا کشف شده است. این ثروت باور نکردنی با یک کامیون از مسیر قوینه(شرق ترکیه و هم مرز با ایران) به گمرک آنکارا وارد شده است. پس از کشف محموله کامیون رانندگان آن گریخته اند. مدارک کشف شده از طرف گمرک ترکیه نشان می دهد که صاحب محموله فردی است بنام اسماعیل صفریان نسبی. گمرک ترکیه پس از کشف محموله کامیون به ارسال کننده محموله در ایران اطلاع داده که جهت دریافت محموله ارسالی خود به ترکیه مراجعت کند، اما فرد مذکور یک وکیل ترک را مامور دریافت 20 تن طلا و 5/7 میلیارد دلار کرده است! گفته می شود این واقعه مربوط به ماه گذشته است، اما اکنون جزئیات آن فاش شده است. نخستین خبری که در این ارتباط انتشار یافت، جمله ای بود که نخست وزیر ترکیه "اردوغان" بصورت طنز در آخرین کنفرانس سالانه حزب خود بیان داشت. او گفت: "در شرایط بحران اقتصادی موجود از غیب مبلغ 5/18 میلیارد دلار به دست دولت رسیده است. این شوخی نیست بلکه یک واقعیت است." آن زمان، رسانه های ترکیه و جهان این جمله نخست وزیر ترکیه را جدی تلقی نکرده ولی اکنون با انتشار جزئیاتی که در فیلم خبری فاش شده، آن طنز اردوغان به یک واقعیت تبدیل شده است. اکنون بزرگترین پرسش اینست که

- 1- این پول که نمی توانسته ثروت شخصی فرد یا افرادی در جمهوری اسلامی باشد، با چه هدفی در کامیون مورد بحث جاسازی شده و از ایران خارج شده بود؟
- 2- کامیون به کدام مقصد می رفته که در گمرک ترکیه متوقف شده و بار آن باید تحویل چه کسانی، در چه کشوری می شده است؟
- 3- با این دو سؤال، بیشترین توجه روی حزب الله لبنان است و این که این پول از طرف جمهوری اسلامی به مقصد لبنان بار زده شده است.

3- آیا این محموله می تواند دلار تقلبی باشد؟ پاسخ منفی است زیرا دلار تقلبی را نخست وزیر یک کشور بعنوان ثروت باد آورده به بانک مرکزی کشورش منتقل نمی کند.

## امروز ۱۱صبح: دفتر شاهرودی

خانواده های زندانیان سیاسی اعلام کرده اند: امروز یکشنبه ۱۱ مرداد ساعت ۱۱ در مقابل دفتر آقای شاهرودی(خیابان ولیعصر روبروی خیابان جامی (پاستور شرقی)) گرد هم می آیند تا اعتراض خود را به این دادگاه فرمایشی و اعتراف گیری زیر شکنجه ها اعلام کنند. آنها از مردم خواستند تا تنهاشان نگذارند و با حضورشان حمایت خود را اعلام کنند.

## دفاع وبلاگ نویسان از محمد علی ابطی

# آثار خون و شکنجه در تک تک کلمات

محمد علی ابطی که پیشتر بعنوان وبلاگ نویس شناخته است ، د راولین جلسه دادگاه فرمایشی شرکت داشت و خبرگزاری امنیتی "فارس" سخنانی را به عنوان " اظهارات" اومنتشر کرد. بلافاصله بعد از انتشار گزارش مربوط به دادگاه ، وبلاگ نویسان به دفاع از ابطی برخاستند.

## شبکه اجتماعی فرند فید:

عصبانی هستی همون؟ تو هم با من بیا به خیابان بیا و فریادش کن، اینها اعتراف نیست، اینها درخواست کمک از من و توست، ابطی اعتراف نمی کند، دارد مستقیما از توی همون طلب حمایت می کنه، به پا خیز

## وبلاگ نا نوشته :

آقای ابطی عزیز همه ی ما می دانیم که چه قدر در زندان آزار دیده اید و تحت فشار بوده اید و همه می دانیم که چقدر تهدید شده اید و در این مدت چه سختی هایی را متحمل شده اید . هم اطلاع داریم که خانواده ی شما از نبود شما پیوسته در بی تابی بوده و حتی یک دقیقه ی خوش نداشته . و می دانیم که اعترافات شما و شاید بسیاری از دوستان دیگر تحت تاثیر همین فشار های روانی و جسمیست ... پس شک نداشته باشید آقای ابطی که مردم حامی شما هستند و اعترافات شما هرچه باشد مردم شما را دوست دارند و برای شما بیشترین احترام را قائلند . آقای ابطی شما و دیگر دوستان در بند بیشترین و بهترین حامیان را دارید پس شک نکنید که در این مسیر پیروزی برآش شماست و بازنده ی اصلی این بازی آقایان مرتضوی و دیگر همکارانشان هستند که با زور و شکنجه از متفکرین ایرانی قصد اعتراف گیری دارند . اعترافات شما هرچه باشد و بر علیه هر که باشد ما به خوبی شما رو درک می کنیم و قوی ترین حمایت ها را از شما خواهیم کرد . به امید آزادی شما و همه زندانیان سیاسی در بند ...

## وبلاگ کاوه آهنگر:

در تک تک کلمات ابطی، آثار خون، شکنجه وحشیانه و تهدید به مرگ عزیزان هویدا بود. من آدم احساساتی نیستم ، اما باور کنید هر چه تلا می کنم ، گریه نکنم .... اشک مجال نمی دهد.

## وبلاگ تحلیلش کن:

این طور که پیش می رود اعترافات گرفته شده در جریان بازجویی های اخیر قبل از آنکه پخش شود تحت اخبار فارس نیوزاز دادگاه در حال پخش است. چیزی که همه ما از آن می ترسیم اثر گذاشتن مهمات القایی بازجویان بر روی توده مردم و عوام بود در حالی که متأسفانه امروز شاهد آن هستیم که حتی خود ما نیز ممکن است باور کنیم! دوستان من بیدار باشید که این اعترافات موج سبز را نشانه گرفته است که ناامیدمان کند ، ناامید از اینکه باز بچه شدیم! ناراحت از اینکه سران اصلاحات و سران کودتا تفاوتی با هم ندارند و نتیجه آن به خواب رفتن و بی اعتنا شدن مردم خواهد بود. همان بی اعتنایی که موجب شد تحصن نمایندگان مجلس ششم علیرغم بازتاب رسانه بسیار گسترده در جهان در ایران حامی خاصی نداشته باشد . که اگر این بیداری که در حال حاضر با آن مواجهیم در آن روزگار بود کارمان به اینجا نمی کشید و دست شورای نگهبان را اگر نگویم قطع حداقل کوتاهتر کرده بودیم. دوستان عزیز از اعترافات نهراسیم که وحدت ما را نشانه گرفته اند از اعترافات نهراسیم که قصد آن مخدوش ساختن چهره های باهوش اصلاحات است امروز ابطی فردا تاج زاده و .... پادمان نرود که ایشان کینه ای عمیق از سران اصلاحات دارند و اکنون بهترین زمان برای انتقامشان است پس بیدار باشیم که اینان وحدت ما را نشانه گرفته اند...

## وبلاگ رونوشت های آخرین رئیس جمهور:

چه بگویم؟ بدمن درد می کند. بغضی عجیب گلویم را می فشارد که یقینا با گریه بیرون نخواهد ریخت. گریه عجز است ولی ما عاجز نیستیم. آنها عاجزند. آن که ظلم می کند بیچاره است. اگر چاره ای داشت که ظلم نمی کرد. سالها فیلم محاکمه سانسور شده خسرو گلسترخی را به نام بیدادگاه شاه به ما نشان داده اند. چه بگویم؟ آنچه در فیلم محاکمه او واضح است این است که او هرچه دلش خواست گفت. اجازه داشت حداقل در دادگاه از عقایدش بگوید. راست بگوید. امروز چه کرده اند با محمدعلی ابطی که در نوجوانی در زندانهای شاه لب به اعتراف نگشود ولی امروز در زندانهای نظام جمهوری اسلامی که سالها برایش جنگیده است، چنین مجبور به اعتراف می شود؟ ترس از جان؟ ترس از خانواده؟ یا... نمی دانم. نمی دانم. باید باور کنیم که یکی از نزدیکترین دوستان سیداحمد خمینی، معاون و رئیس دفتر محبوبترین رئیس جمهور ایران، رئیس موسسه گفتگوی ادیان، کسی که محبوبترین چهره را از یک روحانی میان جوانان ساخت، خائن است؟ واقعا توقع دارند باور کنیم؟ نه! این دست و پا زندهای قبل از غرق شدن است. چقدر تلخ است تکرار تاریخ و چه شیرین است نوید پیروزی که از همین تکرار شنیده می شود. ابطی عزیز، میردامادی گرایی، رضائزاده دوست داشتنی، عطریانفر، مقتدر، صفایی فراهانی مدیر و دیگر عزیزان در بند ما! تا جایی که می خواهند اعتراف کنید، مردم آن چیزی را می شنوند که از چشمان شما به گوش می رسد. باشد تا بعد..



## جاسوس دادگاه نمایشی کیست؟



دادگاه نمایشی با محاکمه دسته جمعی گروهی از چهره های شناخته شده اصلاح طلب را آغاز کرد. کیفرخواست "دادستان" - یعنی همان سعید مرتضوی- معروف براساس اعتراضات یک "جاسوس" نوشته شده که نامش هم برده نمی شود.

در کیفرخواست آمده است: "در تبیین بیشتر این موضوع لازم است به اظهارات یک جاسوس که هم اکنون در بازداشت به سر می برد و با هدف ایفای نقش در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری به ایران بازگشته بود، اشاره شود. وی می گوید: "در سفری که به اسرائیل داشتم با موسسه ای به نام ممری آشنا شدم که متعلق به کشور آمریکاست ولی در اسرائیل مستقر می باشد و کارش در زمینه مطالعات رسانه ای خاورمیانه است. تلاش این موسسه مبارزه با فعالیت های ضد اسرائیلی است که در دیگر کشورها صورت می گیرد. این موسسه پروژه ای را دنبال می کند که هدف آن حمایت از اصلاح طلبان دنیای اسلام از جمله ایران است. مسئول این پروژه یکی از افسران قدیمی اطلاعات ارتش اسرائیل است که من با او دیداری داشتم. او در این دیدار به من گفت هدف ما این است که تفرقاتی مانند تفکرات عبدالکریم سروش را در ایران پرورش و ترویج دهیم. " این جاسوس ادامه می دهد: "یکی دیگر از موسسات فعال در حوزه ایران موسسه هلندی هیئوس است که من ملاقات هایی هم با مسئولین این موسسه داشتم. این موسسه ارتباط خوبی با موسسات و NGOهای داخل ایران دارد و حتی مبلغ ده میلیون یورو در پایان ریاست جمهوری خاتمی در ایران هزینه کرده که بیشتر آن به جنبش های مانند داده شده است. موسسه هیئوس بودجه خود را از طریق رشوه از شرکت های نفتی هلندی که می خواهند از پرداخت مالیات فرار کنند. به دست می آورد. " نامبرده در مورد نقش پایگاه رادیویی اروپای آزاد می گوید: "پایگاه رادیویی اروپای آزاد که مانند خیلی از موسسات براندازی نرم از زمان جنگ سرد آمریکا به برای اینکه به شوروی فشار بیاورند از پوشش های فرهنگی- سیاسی و رسانه ای و با نام های زیبایی همچون دموکراسی، آزادی و حقوق بشر استفاده کردند و خیلی از موسساتی که در حال حاضر فعالیت می کنند، در زمینه براندازی نرم، بازمانده از آن زمان هستند که رادیو اروپای آزاد هم از این دسته است. بخش فارسی این رادیو به نام رادیو فردا فعالیت می کند. این رادیو بیشتر اعتراضاتی که در ایران رخ می دهد را پوشش می دهد و به شدت بزرگنمایی می کند. " این جاسوس در ادامه به یکی دیگر از موسسات براندازی نرم به نام "برکمن" اشاره می کند و می گوید: "پروژه گلوبال ویسز یا همان صداهای جهانی زیر نظر مجموعه ای به نام مرکز برکمن در دانشگاه هاروارد انجام می گیرد. این پروژه از سال 2004 آغاز شده و من در اولین جلسه آن در هاروارد شرکت کرده ام. هدف این پروژه تمرکز بر تمام بلاگرهای دنیا به خصوص کشورهای مخالف آمریکا از جمله ایران است تا بتوانند به هدف خود که ایجاد جنگ روانی در این کشورها است برسند. منابع مالی این پروژه را بنیاد سوروس (OSI) تأمین می کند که به اکثر موسسات غیردولتی در دنیا کمک مالی می دهد. مدیر این پروژه فردی به نام "آتان زوکرمن" است. او یک آمریکایی است که قبلاً در بنیاد سوروس فعالیت داشته، او بر روی استفاده از اینترنت برای براندازی نرم در کشورها می مختلف خیلی کار کرده و با نهادهای اطلاعاتی امنیتی آمریکا نیز رابطه دارد. " وی چنین ادامه می دهد: "مرکز برکمن توسط شخصی به نام "جان پالفری" اداره می شود که خودش مدعی بود دایمی او کریمیت روزولت کودتای 28 مرداد را مدیریت کرده است. " نامبرده در اشاره به نقش آمریکا در طرح براندازی نرم می افزاید: "آمریکا برای طرح براندازی نرم از تنوعیسی های مختلف از جمله "جین شارب" که 50 سال از عمر خود را در موسسه اش صرف کرده تا طرح استفاده از نقاط ضعف حکومت ها برای براندازی نرم را شناسایی کند، استفاده می کند. در وب سایت این موسسه متون و روش مبارزه مسالمت آمیز شاید به 20 الی 30 زبان زنده دنیا آموزش داده شده است. البته این زبانها آلمانی، فرانسوی و با اسپانیایی نیست بلکه به زبانهای برمه ای، چینی، عربی، فارسی و ... است که آمریکا دوست دارد در کشورهایی که به این زبانها گویش دارند انقلاب نرم صورت بگیرد. افراد دیگری مانند "مارک پالمر" رئیس موسسه "گئوس" نیز در مورد ایران خیلی تحقیق کرده اند. آنها حتی 2- 3 سال پیش کلاس هایی را تشکیل دادند و یکسری از فعالان 2 خردادی مانند عماد باقی را دعوت کرده و دوره های براندازی نرم را به آنها آموزش دادند. "

### جاسوس کیست؟

کارش را با وبلاگ نویسی آغاز کرد. پدرش عضو برجسته حزب مؤتلفه است. خودش عاشق ویسکی و زن.

به اروپا آمد و به آمریکا رفت. به همه جاهانی که در کیفرخواست آمده سر زد. معلوم نیست از آن موقع "جاسوس" بود یا بعد از سفرجنجالی اسرائیل که به ایران رفت و توانست برگردد. اماممسل است که در خارج از کشور از طرف احمدی نژاد با او تماس گرفتند و قول دادند که اگر برگردد در کاری به کارش ندارند. همینطور هم شد. در تهران به دیدار احمدی نژاد رفت و مشغول زندگی شد که ناگهان محافظت اطلاعات سپاه او را گرفت. زوراحمدی نژاد هم نرسید او را پس بگیرد. کمی بعد خبر آمد که دارد همکاری می کند. هم فی و هم امنیتی. و حالا در دادگاه حرف هایش را رو کردند و بعنوان زمینه اصلی کیفرخواست. اورا شناختید؟برخی وبلاگ ها نامش را نوشته اند: حسین درخشان

## کیفرخواست های آشنا

### مسبح علی نژاد

نمایش اعتراضات زندانیان انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران در بیدادگاه های انقلاب اسلامی نمایش کینه و دل آزاری است که فصل جدیدی آن شنبه نه مرداد با برگزاری دادگاه متهمان حوادث اخیر در تهران آغاز شده است. ماجرای اعتراف گیری از زندانیان سیاسی قصه تلخی است که علی رغم هشدار مراجع و علما و فعالین سیاسی و نهادهای حقوق بشری به کرات در ایران تکرار شده است و تازگی ندارد بر عکس آنچه می تواند تازگی داشته باشد، نا امیدی جنبش معترضان از روند کینه و مضحکی است که همه منتظرش بودند..

روزگاری در فضای اینترنتی کسی به نام حسین درخشان گاهی برای شهرت و شیرین عقی خودش چیزکی بنویسد و فعالین سیاسی را به اسر ایل و صهیونیست و همه براندازان عالم وصل کند. بعد هم با افتخار به ایران برگشت و رسماً هم اعلام کرد که مدافع سرخست احمدی نژاد خواهد بود حالا دادگاهی برگزار می شود برای رییس جمهور ساختن احمدی نژاد و متنی به عنوان کیفرخواست خوانده می شود که انگار آقای دادستان دارد متن همان وبلاگ نویس با نوشته های پیام فضلی نژاد را می خواند. اکثریت فعالین حوزه زنان و رسانه و سیاست به اندازه خوششان از زبان تلخی های مضمحل بهره برده اند و حالا دادگاهی بدون حضور هیات منصفه و رسانه آزاد برگزار می شود و مطالبات آشنای یک وبلاگ نویس می شود متن کیفرخواست. همانجکه داستان های تخیلی و اتهامات سخیف و فاقد تئوری، ختم در فضای اینترنتی بر می انگیزد، این روزها نیز همان منش در مدلی بزرگتر در پیش گرفته شد تا همان خشم در کادری به رنگت به جامعه منتقل شود. حاکمیت با ترور شخصیت فعالان سیاسی اصرار دارد تا جامعه را عصبانی کند. برای همین اگر چه پیش از این به صورت کمرگ اعلام شده بود که دادگاه آشوبگران اخیر به زودی برگزار می شود اما ناگهان جمع وسیعی از فعالان سرشناس سیاسی در دادگاه و در برابر دوربین ها نشاندند تا پروژه اعتراف گیری از آنان در برابر دوربین های صدا و سیما و خبرگزاری فارس و باقی رسانه های دولتی و دروغ پرداز مهیا شود.

وقتی کیفرخواست دادستان علیه زندانیان وبلاگ نوشته های قدیمی یکی مثل حسین درخشان است، آنگاه متن اعتراف هم می شود دست نوشته های یکی مثل حسین شریعتمداری در کیهان. به جای نا امیدی و خشمگینی باید به اوج ابتذال و سطحی نگری آنان که با دست خوششان، خوششان را روز به روز بی آبرو تر می کنند پی برد و برای شقه شقه نشدن جامعه معترضان راهی اندیشید. به کیفرخواست نگاه کنید اگر چه معاون دادستان عمومی و انقلاب تهران به نمایندگی از مدعی العموم می گوید اینها اعتراضات یک جاسوس بازداشت شده است که برای آشوب در انتخابات به تازگی به ایران آمده است اما برای فعالین سیاسی و رسانه ای این حرف ها اعتراضات یک فرد بازداشت شده در زندان نیست بلکه سخنان مبتذل آدم های ساده لوحی مانند حسین درخشان و پیام فضلی نژاد در روزهای پیش از زندان است که در اوج آزادی همین متن بلند و بالای را هر روز در فضای اینترنتی و روزنامه کیهان و خبرگزاری ایرنا منتشر می کردند.

### بخوانید این بخش از کیفرخواست را:

از سالها پیش بنیادها و موسسات متعددی توسط سرویسهای جاسوسی و دیگر نهادهای حکومتی کشورهای غربی به ویژه آمریکا به وجود آمده که طبق یک تقسیم کار سازمانی و متمرکز مأموریتهای مختلفی را با هدف مشترک در اجرای پروژه کودتای مضمحل به عهده گرفته اند. مهمترین این موسسات و بنیادها عبارتند از بنیاد سوروس(OSI)، بنیاد راکی فلر، بنیاد فورد، بنیاد جرمن مارشال فایند، خانه آزادی، شورای روابطخارجیامریکا، انجمن سیاست خارجی آلمان و مرکز مطالعات دموکراسی انگلیس. در تبیین بیشتر این موضوع که به اظهارات یک جاسوس که هم اکنون در بازداشت به سر می برد و با هدف ایفای نقش در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری به ایران بازگشته بود، اشاره شود. وی می گوید: "در سفری که به اسرائیل داشتم با موسسه ای به نام ممری آشنا شدم که متعلق به کشور آمریکاست ولی در اسرائیل مستقر می باشد و کارش در زمینه مطالعات رسانه ای خاورمیانه است. تلاش این موسسه مبارزه با فعالیت های ضد اسرائیلی است که در دیگر کشورها صورت می گیرد. این موسسه پروژه ای را دنبال می کند که هدف آن حمایت از اصلاح طلبان دنیای اسلام از جمله ایران است. مسئول این پروژه یکی از افسران قدیمی اطلاعات ارتش اسرائیل است که من با او دیداری داشتم. او در این دیدار به من گفت هدف ما این است که تفرقاتی مانند تفکرات عبدالکریم سروش را در ایران پرورش و ترویج دهیم. " این جاسوس ادامه می دهد: "یکی دیگر از موسسات فعال در حوزه ایران موسسه هلندی هیئوس است که من ملاقات هایی هم با مسئولین این موسسه داشتم. این موسسه ارتباط خوبی با موسسات و NGOهای داخل ایران دارد و حتی مبلغ ۱۰ میلیون یورو در پایان ریاست جمهوری خاتمی در ایران هزینه کرده که بیشتر آن به جنبش زنان داده شده است. موسسه هیئوس بودجه خود را از طریق رشوه از شرکت های نفتی هلندی که می خواهند از پرداخت مالیات فرار کنند. به دست می آورد. "

نامبرده در مورد نقش پایگاه رادیویی اروپای آزاد می گوید: "پایگاه رادیویی اروپای آزاد که مانند خیلی از موسسات براندازی نرم از زمان جنگ سرد کار خود را آغاز کرده و به سازمان سیا متصل است، زمان جنگ سرد آمریکایی ها برای اینکه به شوروی فشار بیاورند از پوشش های فرهنگی- سیاسی و رسانه ای و از نامهای زیبایی چون دموکراسی، آزادی و حقوق بشر استفاده کردند و خیلی از موسساتی که در حال حاضر فعالیت می کنند، در زمینه براندازی نرم، بازمانده از آن زمان هستند که رادیو اروپای آزاد هم از این دسته است. بخش فارسی این رادیو به نام رادیو فردا فعالیت می کند. این رادیو بیشتر اعتراضاتی که در ایران رخ می دهد را پوشش می دهد و به شدت بزرگنمایی می کند. "

این جاسوس در ادامه به یکی دیگر از موسسات براندازی نرم به نام "برکمن" اشاره می کند و میگوید: "پروژه گلوبال ویسز یا همان صداهای جهانی زیر نظر مجموعه ای به نام مرکز برکمن در دانشگاه هاروارد انجام می گیرد. این پروژه از سال ۲۰۰۴ آغاز شده و من در اولین جلسه آن در هاروارد شرکت کرده ام. هدف این پروژه تمرکز بر تمام بلاگرهای دنیا به خصوص کشورهای مخالف آمریکا از جمله ایران است تا بتوانند به هدف خود که ایجاد جنگ روانی در این کشورها است برسند منابع مالی این پروژه را بنیاد سوروس (OSI) تأمین می کند که به اکثر موسسات غیردولتی در دنیا کمک مالی می دهد. مدیر این پروژه فردی به نام "آتان زوکرمن" است. او یک آمریکایی است که قبلاً در بنیاد سوروس فعالیت داشته، او بر روی استفاده از اینترنت برای براندازی نرم در کشورهای مختلف کار کرده و با نهادهای اطلاعاتی امنیتی آمریکا نیز رابطه دارد. " وی چنین ادامه می دهد: "مرکز برکمن توسط شخصی به نام "جان پالفری" اداره می شود که خودش مدعی بود دایمی او کریمیت روزولت کودتای ۲۸ مرداد را مدیریت کرده است. "



## راه‌های سبز

های آنها سخنرانی می‌کنند. در داخل ایران نیز افرادی که به حزب کارگزاران سازندگی نزدیک هستند با این موسسه همکاری دارند. به طور نمونه عطریانفر در هر مجله یا روزنامه ای که کار می‌کند از عباس میلانی تحت پوشش یک تاریخ نگار مصاحبه می‌کند. اهمیت عباس میلانی برای "سپا" از رضا پهلوی هم بیشتر است زیرا او با اصلاح طلبان رابطه خوبی دارد و حتی تمام هزینه های مالی اکبر گنجی در خارج از کشور را نیز او تأمین می‌کند. "

بازوهای کودتای مخملی در ایران □ جاسوس مذکور در مورد بازوهای کودتای مخملی در ایران می‌گوید: "منلی که در ایران طراحی شده مانند دیگر کشورها دارای سه بازوی فکری، اجرایی و رسانه ای است هر کدام از این بازوها دارای زیرمجموعه های فعالی می باشند که به طور مثال بازوی فکری دارای زیر مجمه های روشنفکری مذهبی، روشنفکری سکولار، سرمایه داری، سیاست خارجی، ادبیات و ... می باشند که در هر کدام از این موارد موسساتی در خارج و داخل ایران هستند که به صورت فعال نقش دارند.

بازوی اجرایی این پروژه یعنی کودتای مخملی دارای شش زیرمجموعه می باشد.

۱- زیرمجموعه که زنان که از چند طیف تشکیل شده است. مهمترین لیدرهای این طیف خانم شادی صدر و خانم شیرین عبادی هستند. این طیف ها بیشتر با NGOهای هلندی در تماس هستند که هزینه های این گروه ها و کمپین ها را پرداخت می کنند. □ طیف دیگری به مسئولیت پروین اردلان- دختر علی اردلان از رهبران جبهه ملی- فعالیت می کند. طیف نوشتن همدانی خراسانی که تمایلات چپ دارند از جمله این طیفها هستند.

۲- زیرمجموعه قومی- نژادی، بیشتر امور این کار در طیف شیرین عبادی صورت می گیرد. او با اینکه در زمینه حقوق بشر فعالیت می کند اما رگه های قومی-نژادی در آن وجود دارد. گروه های ملی- مذهبی نیز در این زمینه متمرکز هستند.

۳- زیرمجموعه حقوق بشر، مهمترین چماقی که آمریکا برای رویارویی با مخالفان خود استفاده می کند حقوق بشر است. در این زیرمجموعه چند طیف وجود دارد که این بار نیز طیف شیرین عبادی از فعالان این عرصه هستند. هادی قائمی که از عناصر فعال و امنیتی در آمریکاست از حامیان خارجی این طیف می باشد. او مدتی است که رئیس بخش ایران در سازمان صهیونیستی "بده بان حقوق بشر" بوده و با بودجه ۱۵ میلیون یورویی هلند موسسه ای را راه اندازی کرده که تمرکزش فقط حقوق بشر در ایران است.

۴- زیرمجموعه کارگری؛ اگر به یاد داشته باشید در سال های گذشته سندیکای اتوبوسرانی اعتصابی را ایجاد کرده بود که رهبری آن را فردی به نام منصور اصلانو برعهده داشت. این جالب است که افرادی به دلایل مختلف از جمله عقب افتادگی دستمزدها خود دست به اعتصاب می زنند اما حواسشان نیست که موسسات برانداز در آمریکا مانند NED، صندوق مالی و دموکراسی و ... به صورت آشکار به موسسات دیگر چندین میلیون دلار پول می دهند تا سندیکاهای کارگری در ایران کمک شود. تمامی اسناد این کمک ها در وب سایت سازمان NED موجود است. علت دسترسی آسان به این اسناد را می توان تظاهر سازی دانست. □ خیلی از افراد معتقدند که اینها چون مخفی کاری انجام نمی دهند پس به دنبال مطلب و مسأله خاصی نیستند.

۵- NGOها در زیرمجموعه که در دوره دولت اصلاحات از اهمیت خاصی برخوردار شد. غرب به این نتیجه رسیده بود که باید NGOها را در ایران گسترش پیدا کنند و به دنبال این بود که ضعف آنان از نظر منابع انسانی، مالی و مدیریتی نیز تأمین شود. به همین دلیل موسساتی تأسیس شد که بیشتر آن در هلند بود. وظیفه این موسسات این بود که به NGOهای ایرانی خدمات آموزش پرسنل، آموزش جمع آوری پول از خارج کشور و ... را بدهند. دو NGO برجسته در کشور با نامهای گنشگران به مدیریت سهراب رزاقی (مدیر NGOها در وزارت کشور دوره اصلاحات) که مبلغ دو میلیون یورو بودجه از موسسات هلندی

دریافت کرد و موسسه همیاران با مدیریت باقر نمازی، موسسه همیاران بعد از زلزله به در سال ۲۰۰۳ میلادی یکسری کلاس های آموزشی با عنوان جذب پول از خارج کشور در تهران برگزار کرد که مردمان آن افرادی همچون هادی قائمی بودند که سابقه صهیونیستی و امنیتی دارند.

۶- زیرمجموعه دانشجویی؛ اوج فعالیت زیرمجموعه دانشجویی در جریان ۱۸ تیر ۷۸ بود که البته مدتی بعد از آن نیز تضعیف شد. اما با گذشت زمان شاخه دانشجویی با مرکزیت دفتر تحکیم وحدت طیف علامه و شاخه های مرتبط با آن نقش جدی در بازوی اجرایی براندازی ایفا کرد. دانشگاه عاجری، نامه به کوفی عنان، تحریم انتخابات و ... از جمله فعالیت های این زیرمجموعه بوده است. رفتن افرادی همچون محسن سازگارا، عطری، علی افشاری و رضا دلیری به آمریکا و شغال شدن این افراد در موسساتی که کار آنها براندازی نظام جمهوری اسلامی است می تواند بهترین مستند برای همکاری این زیرمجموعه با پروژه کودتای مخملی در ایران دانست. "

بازوهای فکری پروژه کودتای مخملی در ایران □ جاسوس سپا در این باره می گوید: "این بازو از اهمیت بالایی برخوردار است و شاید بتوان گفت قبل از هر مسأله ای کار فکری شروع می شود و سالها طول می کشد که دیگر بازوها (اجرایی و رسانه ای) به کار بیفتند. □ بازوی فکری در ایران از سال های خیلی دور یعنی از اواسط جنگ آغاز شد در همین راستا یک تفکر روشنفکری جدید از میان نیروهای مسلمان بیرون می آید که رهبری آن به عهده عبدالکریم سروش و مجله کیهان فرهنگی است (در آن زمان مدیریت مجموعه کیهان با سید محمد خاتمی بود). □ مقالاتی که سروش در این مجله به نگارش در می آورد موضوعات خاصی را در پی داشت به طور نمونه سروش در اولین مقالات خود این موضوع را انتخاب می کند که چیزی به عنوان غرب وجود ندارد که بخوایم در مورد غرب زدگی صحبت کنیم و اینگونه مبارزه با غرب زدگی را که یکی از گفتمان های مهم انقلاب بود زیر سوال می برد. آنها زیر پایه های فرهنگی انقلاب را آرام آرام هدف گرفته و از میان می برند. از همان زمان یک تیپ نوچه پروری و استبداد فکری در بحث تفکرشان مطرح بود که آن را پنهان نگه می داشتند. اگر ما فرض کنیم که غرب و استبداد وجود ندارد دیگر شعارهای انقلاب از قبیل استقلال و آزادی معنا پیدا نمی کند. □ این روند ادامه یافته و یک به یک پایه های تفکر امام را می زند پایه های مثل وحدت دیانت و سیاست، ولایت فقیه، و بدینسان زمینه را برای غربی شدن و آمریکایی شدن را فراهم نمودند. □ وی در ادامه می گوید: "افراد دیگری مانند سریع القلم، ناصر هادیان و هادی سستی با تفکرات خاصی شروع به تئوری سازی در زمینه تأمین منافع آمریکا در ایران کردند. آنها موضوعاتی مانند انرژی اتمی و موشکی، حمایت از لبنان و فلسطین را آرام آرام مورد هجوم قرار می دادند. این تئوری ها در مراکز تحقیقاتی مختلفی در دولت اصلاحات پرداخته شد و در مطبوعات به صورت گسترده در جامعه پخش می شد.

نامبرده در اشاره به نقش آمریکا در طرح براندازی نرم می افزاید: "آمریکا برای طرح براندازی نرم از تئوریسین های مختلف از جمله "جین شارب" که ۵۰ سال از عمر خود را در موسسه اش صرف کرده تا طرح استفاده از نقاط ضعف حکومت ها برای براندازی نرم را شناسایی کند، استفاده میکند. در وب سایت این موسسه متون و روش مبارزه و مسالمت آمیز شاید به ۲۰ الی ۳۰ زبان زنده دنیا آموزش داده شده است. البته این زبانها آلمانی، فرانسوی و با اسپانیایی نیست بلکه به زبانهای برمه ای، چینی، عربی، فارسی و ... است که آمریکا دوست دارد در کشورهایی که به این زبانها گویش دارند انقلاب نرم صورت بگیرد. □ افراد دیگری مانند "مارک پالمز" رئیس موسسه "گئوس" نیز در مورد ایران خیلی تحقیق کرده اند. آنها حتی ۲-۳ سال پیش کلاس هایی را تشکیل دادند و یکسری از فعالان ۲ خرداد می مانند عماد باقی را دعوت کرده و دوره های براندازی نرم را به آنها آموزش دادند. "

ریاست محترم دادگاه □ اکنون پروژه کودتای مخملی در چند کشور به مورد اجرا گذارده شده که اکثر آ با موفقیت انجام شده اما در مواردی هم ناکام مانده است. از جمله کشورهایی که کودتای مخملی در آنها با موفقیت اجرا شده عبارت است از گرجستان، لهستان، چک، کرواسی، صربستان، اوکراین و قرقیزستان، در اکثر این کشورها کودتای مخملی در بستر یک انتخابات شکل گرفته و مشابهت های فراوانی با پروژه شکست خورده کودتای مخملی ایران که به بهانه انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در مرحله پایانی آن کلید خورد داشته اند البته این توطئه با هویشاری مردم بیدار و همیشد در صحنه و برخورد قاطع و به موقع دستگاه های انتظامی و امنیتی مقتدر کشورمان سرکوب گردید.

جاسوس بازداشت شده در پاسخ این سؤال که آمریکا برای براندازی نرم در ایران از چه مدلی استفاده کرده گفت: "این مدل مبتنی بر انتخابات است و زمان آغاز آن حداقل ۲ سال قبل از برگزاری یک انتخابات شروع می شود. آنها ابتداء شروع به برنامه ریزی کرده و نامزد مورد نظر خودشان را انتخاب میکنند بطور نمونه آقای ساکاشویلی- رئیس جمهور فعلی گرجستان کسی نیست که یک شبه در دنیای سیاست سبز شده باشد این فرد بر سر "قول برایت" متعلق به وزارت خارجه آمریکاست. او سالها در این کشور تحصیل کرده و برای این روزها تربیت شده است. پس از تعیین نامزد مورد نظر به شدت روی او سرمایه گذاری اجتماعی می کنند. به این صورت که افراد طرفدار آن نامزد به آموزش مردم به صورت شبده ای - مدل تجاری، گلدکوئیستی - می پردازند که روش ثابت برای پارکری در کمپین هاست. بعد از این مردم سبیل و نماد گرافیکی و رنگی برای این نامزد انتخاب می کنند و شروع به آماده سازی افکار عمومی جهت رای دادن به نامزدشان می کنند. از طرف دیگر قبل از انتخابات خودشان را آماده می کنند تا اگر انتخابات را واگذار کردند شروع به تشکیک در انتخابات کنند و اعلام نمایند که تقلب صورت گرفته است و اصل مشروعیت حاکمیت را زیر سؤال می برند و شروع به اعتصاب می کنند و در نهایت انتخابات را ابطال کرده و یا مجدداً با نظارت ناظران خارجی انتخابات را برگزار می کنند که در نهایت نامزد مورد نظرشان پیروز می شود. "

نامبرده ادامه می دهد: "این فرایند در کشورهای گرجستان، صربستان، اوکراین و کرواسی انجام شده و به نتیجه هم رسیده است. نکته قابل توجه اینکه همان متون آموزشی که در صربستان مورد استفاده قرار گرفته به فارسی ترجمه شده و با تغییرات کمی در ایران مورد استفاده قرار گرفته است. این موارد بستگی به آداب و رسوم، فرهنگ و مذهب جامعه دارد. مهمترین عوامل اجرایی این انقلاب جوانان هستند که سرمایه گذاری خوبی بر روی آنها صورت می گیرد. بر روی انرژی جوانان حساب می شود.

زیر آنان تنها افرادی هستند که ۲ تا ۳ ماه از زندگی خود را بدون پول، وقف انتخابات می کنند. " وی چنین می افزاید: "کودتای مخملی ایران خیلی شبیه انقلاب مخملی صربستان است، در آن کشور گروهی بنام "اوت پور" "OUTPOR" که گروهی دانشجوی بودند ابتداء شروع به عضو گیری کردند که شباهت زیادی به موج سبز در ایران داشت. در جزوه آموزشی که بر روی سایت آلبرت انیشتاین قرار گرفته نکته ای به نام "موقعیت دشوار" وجود دارد که از مهمترین روشهای استراتژیک است و حکومتها را در شرایطی قرار می دهد که نتوانند با معترضین برخورد کنند. در این نکته آمده که اعتراضات باید زیر پوشش اعتداتهای مذهبی قرار بگیرد و حرکاتی مانند پیاده روی در خیابان را انجام دهید که هیچ دولتی نمی تواند آن جلوگیری نماید. در انتهای این جزوه آموزشی اشاره های به چند حلقه فیلم آموزشی شده که پیرامون انقلاب صربستان است. و حتی فیلم ها به زبان فارسی دوبله شده و بر روی وب سایت ها قرار گرفته است.

جزوه دیگری نیز وجود دارد که در مورد نحوه تسخیر مکانها و ساختمان های حساس شهر است و در آن آموزش می دهد که گروه های معترض چگونه بتوانند مراکز مهم را تصرف کنند. لازم است در اینجا به نکته مهمی در محضر دادگاه اشاره نمایم و این است که فیلم آموزش کودتای مخملی صربستان که به فارسی ترجمه گردیده توسط فردی به نام نادر صدیقی ویراستاری و باصدای وی روایت شده است. این فرد کسی است که اولین بار آقای کیان تاج بخش را به آقایان حجاریان و تاج زاده معرفی می نماید. آقای تاج بخش در مورد نقش آقای نادر صدیقی می گوید: "نقش آقای نادر صدیقی و اینکه چه کسی مرا به او معرفی کرده و او به سفارش چه کسی مسئول وصل من به آقای حجاریان و تاج زاده گردیده برابم گذشت. در حال حاضر نامبرده متواری می باشد.

این جاسوس بازداشت شده که بنا به دلایل امنیتی فعلا از اعلان نام وی معذوریم معتقد است براندازی نرم یا همان کودتای مخملی دارای سه بازوی فکری، رسانه ای و اجرایی است و تصریح می کند: "هر کدام از بازوهای کودتای مخملی با تعدادی از موسسات و بنیادهای آمریکایی ارتباط دارند و در واقع نوعی تقسیم کار صورت پذیرفته است. "

او در این رابطه می گوید: "در مثلث براندازی (بازوی فکری، بازوی رسانه ای و بازوی اجرایی) هر کدام از موسسات آمریکایی فعالیت خاصی را انجام می دهند که در ایران نیز یکسری افراد با آنها همکاری دارند. مهمترین آنها موسسه ای است به نام "هوفر" که زیر نظر دانشگاه استن فورد و در زمان جنگ سرد تشکیل شده است.

این موسسه پروژه ای به نام "دموکراسی در ایران" را در دستور کار قرار داده که زیر نظر سه عنصر امنیتی به نام های: عباس میلانی، لری دایمند و مایکل مک فور اداره می شود.

عباس میلانی در زمان محمدرضا پهلوی به دلیل فعالیت در گروه های چپ دستگیر می شود. او بعدها به یک سلطنت طلب نو آتیشه تبدیل می شود به طوری که پس از انقلاب یکی- دو سال در ایران زندگی می کند اما پس از چندی کشور را به مقصد آمریکا ترک و از آنجا کتابهای متعددی را به نگارش در می آورد و در این کتابها از دستاوردهای رژیم پهلوی تقدیر می کند. او کم کم به یکی از رهبران اپوزیسیون تبدیل شد که با دیگر رهبران این جریان یک تفاوت عمده داشت و آن رابطه با عناصر اصلاح طلب داخلی بود. "

این جاسوس بازداشت شده می افزاید: "پروژه "دمکراسی در ایران" پیرامون فرهنگ عامه مردم ایران مانند موسیقی، وبلاگها و مسائل جنسی کار می کند. بخش دانشجویی این موسسه بسیار فعال است و افرادی مانند خاتم حقیقت جو، آرش تراقی (از حلقه کیان و نزدیک به سروش) در کنفرانس



## رنگ سبز : ایرانی

### فرامرز دادرس

رنگ سبز، نشانه باروری، نوزایی، زندگی، امید، شادی، بهار، خرمی و جوانی است. رنگ سبز دریاورهای زرتشتی، نماد ایزد سروش، فرشته ورجاوند و بی مرگ است، واژه سروش در زبان اوستایی(سروش)، به چم شنیدن و گوش فرادادن به اهورامزدا، خداوند جان و خرد می باشد، فروزه های سروش ، پیش برنده جهان، پیروزگر، تهم، راست، ودرهم کوبنده دیو خشم و تنبلی، و دیو نژادان است.



یکی از ویژگی های ایزد سروش، یاری رساندن او به دلبران و رزمندگان است. سروش جنگاوری است که با ناراستی ها می ستیزد، تا بنیاد جنگ را در هم شکند، و آرامش را فرمانروا کند. بنا بر باورهای کهن ایرانیان ، ایزد سروش، جوانی خوبروی، و سبز پوش بوده است. در اوستا، کهن نامه ایرانیان، دریازد ههمن یشت، سروش یشت هادخت، و پسای 57 بند 24، در باره ایزد سروش آمده است: ای سروش ، ای نماد استواری و بردباری، ما را پناه ده ، تا در برابر تازش دیو خشم و کین استوار بایستیم.

در اوستای نو، سروش، ایزدی بزرگ و یکی از کهن ترین ایزدان آیین زرتشتی است ، و از او در شمار امشاسپندان یاد می شود. جایگاهش بر فراز کوه البرز است. او بر سامان جهان می نگرد، و پاسدار پیمان می باشد، و بینوایان را یاری می نماید، و با گرزش، خشم را سرکوب می کند، و هر شبانه روز سه بار جهان را می پیماید، تا هستی را نگهبانی کند.

در اوستای کهن، در بخش گاهان آمده است، که سروش به همراه و هومن(بهمن)، بسوی پارسیان می آید، و هنگام دادن پاداش و پادافره به همراه (اشی) می باشد.

سروش پارسای بُرزمند پیروز گیتی افزای آشون، رَد آشه را می ستاییم. سروش آشون است که بهتر از هر کس، بینوایان را در پناه خویش می گیرد. سروش آن پیروزمندی است، که بهتر از هر کس، ثرو ج را بر می اندازد.

زرتشت در گاتاها، پسای 44 بند 16 می گوید: ای اهورا مزدا، ای پارسیایی، از تو می پرسم، آن کس که در پرتو آیین تو پشتیبان مردم است، او را بر من آشکار کن،

و در پرتو اندیشه ی نیک و سروش، او و کسانی که پیروان آیین تو هستند یاری ده.

ابوریحان بیرونی در آثارالباقی می گوید که: روز هفدهم هرماه، نزد زرتشتیان موسوم است به سروش، و سروش نگهبان این روز می باشد. از ایزد سروش در عرفان ایرانی، با نام هاتف و پیام آور، ستایش شده است.

مسعود سعد سلمان، در باره سی روز ماه های ایرانی ، سی چامه سروده است، و دربارۀ ی سروش چنین می گوید:

روز سروش است که گوید سروش

باده خور باده مطرب نبوش

سبز شد از سبزه همه بوستان

لعل می آرای صنم سبزپوش...

فخرالدین اسد گرگانی در کتاب وپس ورامین می گوید :

به خواب اندر فراز آمد سروشی

جوانی ، خویرونی ، سبز پوشی

مرا امشب ، زبند تو رها کرد

چنان کاندز تنم ، مونی نیازرد

حافظ :

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش

که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش ...

بجز ثنای جلالت مساز ورد ضمیر

که هست گوش دلش محرم پیام سروش

سعدی:

دو کس بر حدیثی گمارند گوش  
از این تا بدان اهرمن تا سروش

ناصرخسرو:

رسید از عالم غییم سروشی  
که فارغ باش از گفت و شنیدن

نظامی:

گهی مرغ سروش آسمانی  
دلش دادی که یابی کامرانی.

### درخت سرو، نماد ایزد سروش

درخت سرو در فرهنگ ایران و ادبیات پارسی، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در فرهنگ ایران، سرو نماد همیشه سبز بودن، جاودانگی و آزادگی است. در یکی از سنگ نگاره های تخت جمشید، سرباز سپاه جاویدان و درخت سرو، که هر دو نماد جاودانی می باشند، در کنار هم دیده می شوند.

یکی از نامور ترین سرو هادر تاریخ ایران، سرو کاشمر است، ایرانیان بر این باورند که سرو کاشمر بدست زرتشت پیامبر ایرانی کاشته شده است، در شاهنامه آمده است که، زرتشت در خت همیشه سبز سرو را، که نهال بهشتی بود، بر زمین آورد.

نخست آذر مهر بر زمین نهاد

بکشورنکر تا چه آیین نهاد

یکی سرو آزاد بود « از بهشت»

به پیش در آذر، اندر یکت

نیشتنش بران زاد سرو سهی

که پذیرفت گشت اسب دین بهی

گوا کرد مرسو آزاد را

چنین گستر اند خدا داد را....

فرستاد هرسو به کشور پیام

که چون سرو کشمر ، بگیتی کدام

زمینو فرستاد زی من خدای

مر گفت از اینجا به مینو برای

کنون هر که این پندمن بشنود

پیاده سوی سرو کشمر روید

بگیری بکسر ره زدهشت

بسوی بت چین ، بر آرید پشت

در شاهنامه فردوسی، شاهکار استاد توس، در باره ایزد سروش و رنگ سبز، آمده است:

بفرمان یزدان خجسته سروش

مرا روی بنمود در خواب دوش

ز گیتی برآمد سراسر خروش

به آذر بد این جشن روز سروش

سروشی بدو آمده از بهشت

که تا باز گوید بدو خوب و زشت.

### رنگ سبز نشان رستم

رنگ سبز نشان رستم پهلوان و سپهسالار ارتش ایران بود ، سر ابرده رستم به رنگ سبز بوده است. در داستان رستم و سهراب، هنگامی که سهراب از هژیر، نشانی های پهلوانان ایرانی را جویا می شود، چشمش به سر ابرده ای سبز رنگ می افتد، که درفش کویان در برابر آن، برافراشته شده است، و پهلوانی را می بیند که با فر و جاه ، بر تختی گرانمایه نشسته، و پال و کوپالی برتر از دیگر

پهلوانان دارد، و می پرسد:

ببرسید کان سبز پرده سرای

یکی لشکری گشن پیشش به پای

یکی تخت پر مایه اندر میان

زده پیش او اختر کویان

برو بر نشسته یکی پهلوان

ابا فر و با سفت و یال گوان

زهر کس که بر پای پیشش بر است

نشسته به یک رش سرش برتر است

یکی باره پیشش به بالای اوی

کمندی فرو هشته تا پای اوی

برو هر زمان بر خروشد همی

تو گویی که در زین بجوشد همی

بسی پیل بر گسنوان دار پیش

همی جوش آن مرد بر جای خویش

نه مر دست ز ایران به بالای اوی

نه بینم همی اسب همتای اوی

درفشی بدید از دها پیکرست

بر آن نیزه بر شیر زرین سرست

در داستان رزم خسرو پرویز و بهرام چوبین، هنگامی که خسرو از برابر بهرام می گریزد، و راه را

بسته می بیند، از یزدان یاری می خواهد ، و ایزد سروش بر اسبی سوارو با جامه ای سراسر سبز

رنگ ، بیاری خسرو می آید و او را می رهااند.

به یزدان چنین گفت کای کردگار

توی برتر از گردش روزگار

بدین جای بیچارگی دست گیر

تو باشی نالام به کیوان و تیر



هم آنکه چو از کوه بر شد خروش  
پدید آمد از راه فرخ سروش  
همه جامه اش سبز و خنکی به زیر  
ز دیدار او گشت خسرو دلیر  
چو نزدیک شد دست خسرو گرفت  
ز بزدان پاک این نباشد شگفت  
چو از پیش بدخواه برداشتش  
به آسانی آورد و بگذاشتش

در جنگ با تازیان، سر ایرده رستم فرخزاد، سپهسالار ارتش ایران، سبز رنگ بود، و رنگ سبز نشانه والا، برانندگی، دارندگی و پیوند مینوی با اهورامزدا بشمار می رفت. رنگ سبز در خوان نوروزی ایرانیان جایگاه ویژه ای دارد، و سفره ها و پوشاک نو عروسان زرتشتی، به رنگ سبزی می باشد.

زرتشتیان ایران، در دامنه کوه نارکی در نزدیکی شهر یزد، آیین سروش ایزد را برگزار می کنند، و می گویند که کوه نارکی، جایگاه پنهان شدن نازیانو، عروس پادشاه ساسانی، پس از یورش تازیان به ایران می باشد. در این آیین دختران و پسرانی که تازه زندگی زناشویی را آغاز کرده اند، این رخداد را به آگاهی همگان می رسانند.

## رنگ سبز در اسلام

بسیاری از باور های ایرانی پیش از اسلام، از سوی خود ایرانیان، با اندک دگرگونی به اسلام، و بویژه آیین شیعه در آمد، و رنگ سبز نیز به در باور های خرد گرایانه ایرانیان پیش از اسلام دارد. در هیچ روایتی دیده نشده است که رنگ سبز برای اسلام و شیعیان سفارش شده باشد. سادات به پیروی از پیامبر اسلام رنگ سیاه را برگزیدند و عمامه های سیاه بر سر می گذارند، بنا بر روایات معتبر اسلامی رنگ عمامه و پوشاک پیامبر اسلام سیاه بوده است. شیعیان از سوی دیگر لباس سیاه می پوشند تا سوگوار، حسین ابن علی امام سوم شیعیان باشند.

در روایات شیعه آمده است که عمامه و پوشاک امام جعفر صادق، بنیانگذار فقه شیعه، همواره به رنگ سیاه بود، داود رفی در کتاب وسائل الشیعه جلد 4 باب 19 حدیث 5469، روایت می کند که: «شیعیان همیشه از امام صادق (ع) در مورد پوشیدن سیاه سؤال میکردند. حضرت را دیدیم که نشسته بود در حالی که جبه (نوعی لباس گشادی که روی بقیه لباسها پوشیده میشود) سیاه و کلاه سیاه و خف (جوراب چرمی) سیاه با آستر سیاه پنبه‌ای پوشیده بود. سپس فرمود: قلب خود را سفید کن هر چه میخواهی بپوش.»

در کتاب الکامل فی التاریخ ابن اثیر 4/182 آمده است که: «مأمون خلیفه عباسی هنگامی که علی ابن الموسی الرضا (امام هشتم) را به ولیعهدی خود برگزید، بر او لباس سبز پوشانید، و فرمان داد تا همه پیروان امام که علویان خوانده می شدند پوشاک

سبز در بر نمایند. پس از چندی برائرسرزنش های بنی عباس، که آنان را به پیروی از سنت های ایرانی پیش از اسلام متهم می کردند، امام هشتم شیعیان رنگ سبز را کنار گذاشت و به رنگ سیاه عباسیان باز گشت.»

مادر مأمون کنیزی ایرانی بود، و مأمون توانست به یاری ایرانیان، بر برادر خود امین چیره گردد، و خلافت را آن خود کند. هدف مأمون از گزینش رنگ سبز، که رنگ مقدسی در نزد ایرانیان بود، برانگیختن احساسات ایرانیان، و برخورداری از پشتیبانی آنان بود.

به گفته طبری، رنگ پرچم امویان سفید، و رنگ پرچم عباسیان به نشانه پیروی از پیامبر اسلام سیاه بود. فاطمیان در مصر به نشانه مخالفت با عباسیان، رنگ سبز را برای پرچم خود برگزیدند. در سال 773 هجری علویان در مصر عمامه های خود را به رنگ سبز در آوردند، و کمر بند های سبز، نشان امویان و سادات شد.

شاه اسماعیل صفوی، در پی گسترش آیین شیعه، با تبرها و شمشیر های آخته قزلباشان، رنگ سبز را برای صفویان برگزید. در ایران، روحانیونی که از سادات می باشند، همواره عمامه های سیاه بر سر دارند، و روحانیونی که از سادات نیستند، عمامه هایی با رنگ سفید بر سر دارند، که یاد آور دوران عباسیان، و امویان می باشد.

ایرانیانی که از گروه روحانیون نبودند، و خود را از سادات می پنداشتند، برای متمایز کردن خود از دیگر مردم، مانند علویان و فاطمیان در مصر، شال وکلاه و کمر سبز رنگ بتن می کردند. درقرآن، سوره کهف آیه 30، از پوشاک بهشتیان با رنگ سبز یاد شده است، که بی شک بر گرفته از باور های ایرانیان باستان، و رنگ پوشاک ایزد سروش می باشد.

«أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَكُونُونَ فِيهَا مِنْ أَسْنَانٍ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَاسْتَرِيقَ مَكْنِينٍ فِيهَا عَلَى الْأَرْكَانِ نَعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا»  
« آنها کسانی هستند که بهشت جوادان برای آنان است؛ باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است؛ در آنها با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند؛ و لباسهایی [فاخر] به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می‌کنند؛ در حالی که بر تختها تکیه کرده‌اند. چه پاداش خوبی، و چه جمع نیکی‌ها!»

## رنگ "سبز" مبارزه

### دکتر محسن قائم مقام

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو  
یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو  
حافظ

رنگ سبز با میر حسین موسوی آغاز گردید. که از سادات است و رنگ سبز از علائم مشخص سادات بوده است. دستاری که به سر امیرالمؤمنین علی در عکس‌های او می‌بینیم همه سبزند. در امامزاده‌ها نوار روی مچ دست سبز را برای شفا و دفع بلا می‌فروختند یا می‌فروشنند. در دهات اولاد سادات آنرا بدست خود می‌بستند. ولی آقای موسوی آنرا به عنوان علامت خرمی و آزادی معرفی کرد. برخی در اعتراض به رنگ سبز نوشتند و آنرا ورود دین در حرکت دانستند. ولی رنگ سبز در حرکت مبارزه "بار دینی" خود را از دست داد و به شکلی تبدیل به رنگ انتخابی مبارزه امروز شناخته شد و در سراسر جهان بدون آنکه هرگز صحبت بار دینی رنگ را بدانند آنرا رنگ مبارزه امروز مردم ایران شناختند برای آن شعر ساختند آواز خواندند و آنرا به صورت نماد و پرچمی از

مبارزه امروز ایران بحرکت در آوردند. هر چند بسیاری از ایرانی‌ها تماشای رنگ سبز مبارزه برایشان زیبا بود ولی خودشان را با رنگ سبز هویت نمی‌بخشیدند. همانطور که در بالا اشاره شد نشانه‌ها هم که رنگ سبز نمونه خوبی از آنست تغییر "هویت" می‌دهند. نگاه کنیم به تغییر هویت محسوس رنگ سبز در همین نوره کوتاه مبارزه که مردمی که امروزه آنرا در هویت مذهبی بشناسند بسیار کاهش یافته‌اند و در عرصه بین‌المللی هم معنی مذهبی اساساً راه نیافته است. تغییر هویت رنگ سبز در تاریخ ایران نیز جای خود را دارد. رنگ سبز رنگ میترا‌ها یا مهری‌ها بود. در داستانها رستم را با رنگ سبز نقاشی می‌کردند. مانی هم در رنگهایش از رنگهای زرد و سبز بسیار استفاده می‌کرد. اولین بار عضد الدوله دیلمی رنگ سبز را پس از فتح بغداد به بغداد برد و رنگ سیاه خلفای عباسی را را به رنگ سبز بدل کرد و پرده کعبه را هم که رنگ سیاه داشت با پرده سبز پوشاند و پس از ایشان صفویه دنبال کار را گرفتند.

من اطلاعات فرهنگی کم و بیشی از رنگ سبز داشتم و اطلاعات بیشتری را با کمک دوستان دانشورم در داخل و خارج از کشور گرد آوردم.  
"رنگها" نقش شناسائی و فرهنگی بسیاری در همه جا داشته‌اند. نشانه پرچم‌ها بطور عمده با رنگ مشخص می‌شود. نقاشان با رنگهای مختلف اثرات مورد نظر خود را بر تماشاگرانشان برجا می‌گذارند. مانی با رنگها با مردم سخن می‌گفت و افکارش را منتقل می‌کرد. در اشعار فردریکو گارسیا لورکا رنگ بسیار بکار رفته است. من سالها پیش یکی از اشعارش را بکمک یک استاد زبان اسپانیائی از دوستانم ترجمه کردم و در عمل فهمیدم معنی رنگهایی که او در شعرش بکار می‌برد مانند بسیاری از سمبل‌های دیگری که او در اشعارش بکار گرفته احتیاج به آگاهی عمیق از فرهنگ اسپانیائی دارد.

رنگ سبز در فرهنگ ایران قدمتی زیادی دارد. شناسائی نمایش رنگ سبز به فرهنگ مهری‌ها باز می‌گردد که از قدیم ترین فرهنگ ایرانی است. و هزاره‌های جلوتر از دین یا آئین زرتشتی در ایران حضور داشته است.

"سروش" "ایزد همکار با مهر" لباس سبز به تن داشته است.

رنگ سبز در آئین مهری [۱] مظهر و سمبل مبارزه با بیداد است. "پیروزرگان" رنگ سبز به بر می‌کردند. "داد" در فرهنگ ایران بسیار قدمت دارد. یادم هست ریچارد فرای[۲]، استاد هاروارد که یک یا دوسال پیش درگذشت و خواست که جناز هاش را در اصفهان دفن نمایند چندین سخنرانی در باره "داد" و اهمیت آن در فرهنگ ایرانی نمود.[۳]

برخی رنگ سبز را دلیل نشاط و خرمی و صلح آرامش می‌دانند که بعدها جانی در آئین‌ها پیدا کرده است. ولی الفی المثل این افسانه رایج که سبز رنگ است افعی را کور می‌کند: "افعی به زمرد نگرذ کور شود". شاید راهی بسمبل سبز رنگ و نمایش قدرت آن داشته است.

نقاشی‌های رستم به رنگ "سبز" اند. "خیمه" رستم هم رنگ سبز داشته است. که در هر دو در شاهنامه منعکس‌اند. در مینیاتورهای ایرانی سیاوش که از آتش بیرون می‌آید پرچم سبز در دست دارد. اشکانیان که "مهری" بودند این رنگ را برای شناسائی خود انتخاب نموده بودند. در شاهنامه می‌خوانیم که بهرام چوبینه که از خاندان مهران و اشکانی بود، در جنگ با خسرو پرویز لباس "سبز" بتن داشت. باز از انوشیروان حکایت می‌کند که در جنگی بنظرش می‌آید که سپاهی سبز پوش بکمکش آمد.[۴]

به‌آفرین هیزمان ابومسلم خراسانی، که هم مانند ابومسلم دنبال آزادی ایران بود و سلالهائی پس از کشتن ابومسلم به دست خلیفه عباسی به قتل رسید، جامه "سبز" به تن می‌کرده است.[۵]  
حافظ که در دورانی از زندگیش مهری بوده است رنگ سبز را در بسیاری از اشعارش آورده از جمله: مزرع سبز فلک [۶] دیدم و داس مه نو/ یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو. ابداع و انتخاب رنگ "سبز" برای فلک در اینجا با احساسی "مهری" به طور سمبلیک به کار رفته است.

در قرآن باز رنگ سبز به صورتی معنی جلال و آرامش را می‌دهد و صحبت آنهاییکه به شکل غیر مذهبی به قرآن نگاه می‌کنند اینست که از فرهنگ ایرانی در آن راه یافته است: "مَنْكُنْزِينَ عَلَى فَرْغِ خَضِرٍ وَ عِيقَرٍ حَسَنٍ" : (بهشتی‌ها) تکیه کنندگان بر فرش‌های سبز و پارچه‌هایی که قیمتی و نیکو هستند. (سوره الر‌حم‌ن- آیه ۷۶)- که می‌شود آنرا صرفاً توصیفی دانست. مثل این جمله از نثر مسجع سعدی در مقدمه گلستان:

"فرش باد صبا را گفتم تا فرش زمردین بگستراند."

رنگ سبز پس از فتح ایران در میان عرب‌ها راه یافت. لباس بنی امیه از دوران عبدالملک مروان سبز بوده. من سالها تصور می‌کردم که رنگ قرمز که برای شمر و پرچم او انتخاب می‌شد، نشانه خوشخواری او بود. در حالیکه بعدها دانستم که رنگ سرخ رنگ پرچم خلفای بنی امیه بوده است. مطالب بسیاری از تاریخ اموی‌ها از جمله رنگ پرچم ایشان را من در سفری که به اسپانیا داشتم در الحمراء (باز متنی سرخ را می‌دهد) قصرهای خلفای عرب حاکم بر اسپانیا را تماشا کردم. مادرم که بسیار مذهبی بود همیشه می‌گفت که یزید و خاندانش همه از میان رفتند. بعدها فهمیدم بجز از یزید که در جوانی احبانا با شرابخورای در گذشت بقیه تا مقصد سال، بسیار فرا تر از عباسیان، در اسپانیا با پرچم سرخ جدشان یزید حکومت کردند!

لباس سیاه از ابومسلم خراسانی به بعد که سیاه جامگان بودند به خلفای عباسی راه یافت. تنها لباس امام رضا با آنکه ولیعهد مأمون بود "سبز" بوده است. در نقاشی‌هاییکه از امیرالمؤمنین علی امام اول شیعیان می‌کشند دستارش سبز است و سادات هم رنگ سبز را رنگ خود می‌دانند. در امامزاده‌ها، از جمله امامزاده داود، در نزدیکی تهران، بندهای مچ دست سبز رنگ می‌فروختند که "رفع بلا" باشد. من در ایران نبوده‌ام که بدانم در جمرکان هم این بندهای سبز فروش می‌رود یا نه. احمدی‌نژاد هم به سید یا سیده بودن مادرش اشاره کرد و شال سبزی به همراه آورد!

عضدالدوله دیلمی از پادشاهان معروف آل بویه[۷] وقتی بغداد را گرفت رنگ سبز را به بغداد برد. و سپس پرده "کعبه" را با پارچه "سبز" پوشاند. سنگ سیاه کعبه (حجرالاسود) در دوران پیش از عباسی‌ها با پرده سفید پوشیده می‌شد و در دوران خلفای عباسی رنگ پرده سیاه شد و عضدالدوله آنرا به رنگ "سبز" در آورد.

و همانطور که در مقاله "دگراندیشان..." نوشتم عنوان کردن سبز در گروه آقای میر حسین موسوی با تعبیرات مختلف مذهبی و غیر مذهبی معنی شد ولی امروزه در سراسر جهان رنگ حرکت آزادیخواهی و دمکراسی خواهی مردم ایران را بخود گرفته است و کسی از کم و کیف مهری بودن و یا بیشتر مذهبی بودن و اسلامی بودن آن خبری ندارد.

این فهرستی بود که من کنجکاوانه در باره رنگ سبز جمع آوری کردم. من مثل خیلی از ایرانی‌ها به تاریخ ایران علاقمندم و به اقتباس از زنده یاد خلیل ملکی که مقالات اجتماعی خود را "دانشجوی علوم اجتماعی" امضا می‌کرد منم میل دارم "دانشجوی علوم تاریخ" امضا کنم و دنبال کردن بیشتر این مبحث را به عهده اهل فن بگذارم.



## نامه ۱۲ کارگردان برجسته سینمای ایران

### مصائبی که بر مردم توفان زده ایران می رود

سینمای ایران در برابر حوادث اخیر کشور واکنش نشان داد. بعد از گذشت ۴۸ روز از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و حوادث مختلفی که در کشور رخ داد، جمعی از سینماگران ایران در نامه‌ای خطاب به نمایندگان مجلس، خواستار پاسخگویی آنها در برابر سوگندشان شدند. ۱۲ کارگردان مشهور سینمای ایران، در نامه‌ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، از اتفاقات اخیر کشور اظهار نگرانی کردند و با شرح و باز خوانی ۱۰ اصل از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و طرح سوالاتی درباره اجرای آنها، خواستار پاسخگویی و اعلام موضع نمایندگان مجلس کشور شدند. این جمع، به عنوان «تصویرگران آمل مردم ایران» و «چشم و گوش ملت»، خطاب به نمایندگان ملت نوشته‌اند: «اکنون همه آنها که بر کرسی خانه ملت تکیه زده‌اند، در پیشگاه تاریخ و وجدان‌های آگاه ملت ایران پاسخ دهند که میان مضمون آن سوگند به خداوند و کتاب الهی با مصائبی که امروز بر مردم توفان زده کشورمان می‌رود چه نسبتی وجود دارد؟»

متن کامل نامه سینماگران به این شرح است:

به خانه ملت

ما نگرانیم!

ما فیلمسازان ایران، کارمان تصویرگری است و به دلالت حرفه خود چشم و گوش ملت خویشانتیم تا راوی کمال انسانی باشیم. خانه ملت ایران به روایت تاریخ خود، بنیانگذار قانون اساسی است و نمایندگان ملت ایران به نص قانون اساسی و سوگندی که یاد کرده‌اند در این خانه، موظف به حفظ قانون‌اند. این روزها چشم‌های نگران ما و ملت ما به صحنه اجتماع خویش دوخته شده. در این زمان اندک پس از آن شور عظیم چنان وقایع جانکاهی رخ نموده که ما نیز از باور آن باز مانده‌ایم.

ما نگرانیم!

ما تصویرگران آمل مردم ایران از کسانی که با سوگندشان پابندی به اصول قانون اساسی را میثاق قرار داده‌اند سوال می‌کنیم که اصول مندرج در قانون اساسی در بندهای ذیل با شرایط کنونی کشورمان ایران چه نسبتی دارد؟

اول - سوگند نمایندگان / اصل شصت و هفتم قانون اساسی: وکلای ملت به خدای قادر و قرآن مجید سوگند باد می‌کنند که در انجام وظایف و کالت امانت و تقوا را رعایت نموده، به استقلال، اعتدالی کشور، حفظ حقوق ملت، خدمت به مردم، قانون اساسی و استقلال و آزادی مردم پایبند و متعهد باشند. دوم - حق حاکمیت ملت/ اصل پنجاه و ششم قانون اساسی: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

سوم - آزادی/ اصل نهم قانون اساسی: در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و احاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند.

چهارم - تقویت عقاید/ اصل بیست سوم قانون اساسی: تقویت عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

پنجم - مطبوعات/ اصل بیست و چهارم قانون اساسی: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه محل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشند. تفصیل آن را قانون معین می‌کند. ششم - سانسور - استراق سمع - تجسس/ اصل بیست و پنجم قانون اساسی: بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخبریات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون.

هفتم - بازداشت‌ها/ اصل سی و دوم قانون اساسی: هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تهیه شود و حداکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه در اسراع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.

هشتم - شکنجه/ اصل سی و هشتم قانون اساسی: هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار برای کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل قانون مجازات می‌شود.

نهم - مجازات‌ها/ اصل سی و ششم قانون اساسی: حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.

دهم - اصل سی و پنجم قانون اساسی: در همه دادگاه‌ها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.

یازدهم: رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی/ اصل یکصد و شصت و هشتم: رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون براساس موازین اسلامی معین می‌کند.

دوازدهم - جمعاعات / اصل بیست و هفتم قانون اساسی: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که محل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

اکنون همه آنان که بر کرسی خانه ملت تکیه زده‌اند، در پیشگاه تاریخ و وجدان‌های آگاه ملت ایران پاسخ دهند که میان مضمون آن سوگند به خداوند و کتاب الهی با مصائبی که امروز بر مردم توفان زده کشورمان می‌رود چه نسبتی وجود دارد؟

ما نگرانیم!

رخشان‌بختی اعتماد، محمدرضا اصلانی، کامیوز پارتوی، کیومرث پوراحمد، کمال تبریزی احمدرضا درویش، خسرو سینیایی، کامران شیردل رسول صدرعاملی، کیانوش عیاری، اصغر فرهادی و مجید مجیدی

## ۲۰۰ تن از اهالی هنر ایران و جهان

### سرکوب مردم ایران را متوقف کنید!

دوستان تن از اهالی هنر ایرانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند و کشورهای دیگر جهان، با امضای نامه‌ای خواهان توقف سرکوب در ایران شده‌اند. صدای آزادی‌خواهی امروز مردم ایران که واکنشی برخاسته از سی سال سرکوب آزادی بیان و حقوق طبیعی آن‌ها است، همه‌ی آزادی‌خواهان و نهادهای دولت‌های دموکراتیک را به هم‌صدایی و همراهی فرا می‌خواند. ما نویسندگان، که طی سال‌های گذشته شاهد پیدادهای فراوان از سوی حکومت جمهوری اسلامی در پایمال کردن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی مردم سرزمینمان بوده‌ایم و امروز، ناگزیر در مهاجرت و تبعید زندگی می‌کنیم، ضمن همراهی و هم‌صدایی با مردم شریف ایران، به‌ویژه جوانان هوشمند، که برای برقراری آزادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی در ایران با مسالمت‌آمیزترین روش صدایشان را بلند کرده‌اند، از شما نویسندگان و فرهیخته‌گان جهان می‌خواهیم که به یاری آن‌ها برخیزید و در اعتراض به حکومت اسلامی که برای خاموش کردن صدای آزادیخواهانی مردم، سرکوب‌های گسترده‌ای را آغاز کرده است، با ما همراه شده و خواستار توقف این سرکوب‌ها شوید.

سرژ آر اکل، معصومه آتش‌فراز، داریوش آشوری، سیبلا آصفی، عباس آزادیان، نعمت آرم، محمدرضا اسکندری، گیل آوایی، هادی ابراهیمی، ابوالفضل اردوخانی، مهدی استعدادی شاد، رضا انغمی، کامران امین آوه، علی اوحدی، بهرخ بابایی، خسرو باقرپور، مختار برازش، رضا برهانی، عبدالقادر بلوچ، شهاب بهار دوست، رضا بیشتاب، روشنگر بیگناه، کامران پارسیایی، کوشیار پارسی، شهرنوش پارسی‌پور، باقر پرهام، الیاس پور غلام، رحله تار، هاید ترابی، معصومه تقی‌پور، فریدون تنکابنی، ملیحه تیرمگل، مهری جعفری، محمد جلالی (م. سحر)، مهدی جلیل‌خانی، علی‌اصغر حاج‌سید جواد، سینا حافظی، حسن حسام، بهروز حشمت، منصور خاکسار، نسیم خاکسار، محمد مهدی خرمی، اسماعیل خویی، وازریک درساهاکیان، میترا درویشیان، علی دشتی، شیرین‌دخت دقیقیان، حسین دوانی، حسین دولت‌آبادی، منوچهر رادین، علی‌اصغر راشدان، محمد ربویی، ایرج رحمانی، ناصر رحمانی‌زاد، سهراب رحیمی، مهرانگیز رساپور، شیرین رضویان، منیرو روانی‌پور، شاهرخ ربیسی، ناصر زراعتی، علی زرین، هادی زمانی، ماندانا زندیان، اکبر سردوزامی، فرج سرکوهی، عزیز سنگتراش، پیام سیستانی، اسد سیف، عباس شکری، بهروز شیدا، حمید صدر، محمدباقر صمیمی، سام‌الدین ضیایی، معصومه ضیایی، حمیرا طار، رضا طالب، مهناز طالبی طاهری، علی‌رضا طیب‌زاده، قادر عبدالله، رضا عبدی، امیر عزتی، مریم عزیزی، علی‌رضا عطاران، رضا علامه‌زاده، سوادبه علیشاهی، کیوان فتوحی، فیهمه فرسای، وفا فرهودی، ویدا فرهودی، مجید فلاح‌زاده، رضا قاسمی، آزیتا قهرمان، الهام قیطانچی، نیکو کامرون، زیبا کرباسی، علی کریمی، احمد کریمی‌حاکک، افشین کریم‌فرد، مسعود کشمیری، سمسار گشفی، شیمه کلباسی، منصور کوشان، محمود کویر، ایرج گرگین، ابوالقاسم گلستانی، رباب محب، آذر ملحوجیان، محمد محمدعلی، مهرداد محمودی، نسیرین مدنی، ژیل مساعد، عباس معروفی، رویا مقدس، سیاوش ملکی، امیر مومبینی، فرشته مولوی، باقر مومنی، کاوه میثاق، سیاوش میرزایی، علی میرفطرس، ناتان، مرتضی نگاهی، مجید نفیسی، علی نگهبان، پرتو نوری‌علا، اصغر وادی، مناز هدایتی، مریم هوله، رضا هیوا، محسن یلفاتی، سعید یوسف.

Ingvar Ambjørnsen, Rene Appel, Kurt Aust, Cunstein Bake, Torge B. Bereksten, Jana Beronova, Thomas Marco Blatt, Eivor M Bergun-Harstad, Bjarte Breiteig, Bjørn Andeas Bull-Hansen, Jack Callom, Henning Kramer Dahl, Tor Edvin Dahl, Bjørn Jonson Dale, Annebelle Despard, Tom Egeland, Hanneke Eggels, Bernt Eggen, Torgrim Eggen, Rolf Enger, Farnk Eriksen, Jon Øystein Flink, Jon Fosse, Wael Philip Gallab, Jennifer Health, Vigdis Hjørth, Paal-Helge Haugen, Hans Herbjørnsrud, Kristian S. Håggernes, Øivind Hånes, Cornelius Jakhelln, Roy Jacobsen, Walid Kuasi, Jan Kjørstad, Arve Kleiva, Odd Klippenvåg, Hester Knibbe, Ingar Knudtsen, Terje Holtet Larsen, Aasne Linnestå, Liv Lundberg, Stein Erik Lunde, Arne Lyger, Ingri Lønnebotn, Micode Mace, Enel Melberg, Magnar Mikkelsen, Frank Stubb Micaelsen, Magnar Mikkelsen, Zorica Mitic, Marit Nicolaysen, Henrik Nor-Hansen, Knut Nærum, Jan Chr. Næss, Marten Harry Olsen, Øystein Orten, Torgeir Rebolledo Pedersen, Lars Ramsle, Ove Rosbak, Eugene Schougin (and International Secretary of International PEN), Andrew Shelling, Tone Dleditsch Stabel, Hermann Starheimsæter, Peter Swenborn, Orten Trovåg, Jan Ove Ulstein, Linn Cecilies Ulvin, Sylvelin Vatle, Knut Ødegård, Anne Waldman

## تحلیل هفته

### هوشنگ اسدی

باز تازیان می تازند. گنج های جوان راتراج می کنند. حاملان فرهنگ ایرانی را می برند. اجدادشان فرش گلستان را هزارپاره کردند و کتابخانه ها را به آتش کشیدند؛ اینان قلب هائی را که بانام ایران می تپد نشانه می روند و دهان هائی را که سرودای ایران می خواند خرد می کنند.

چهل روز از شلیک به قلب ندما می گذرد. گویا تک تیر انداز تازیان درست قلب ایران را نشانه رفته است. تصاویر ندا را ببینید. زندگی کوتاهش را مرور کنید. او نماد ایران و فرمانده سپاه ایران نو بود که با سلاح لیخنه به فتح جهان می رفت.

تصویر قاتل او را بنگرید. آن را کنار شریعتمداری و طائب و مرتضوی و سالک و جنتی و مجتبی... قرار دهید. با بیابان گردانی روبرو می شوید که جامه شهری به تن دارند. همه مردان جمهوری اوباش. حوادثی که در هفته اول مرداد به چهلمین روز خود می رسد و آن را به یکی از تاریخی ترین تابستانهای ایران تبدیل می کند، منشوری است که در آن می توان وجوه مختلف جامعه ای را دید که در یک سویش کودتاچیان، حکومت با تازیانه را پیش می برند و آنها به نام خدا. در سوی دیگرش جان های شیشه ای که خدا را در اوراق گل سرخ می جویند و بر سجاده سبز نماز می گذارند.

نبرد کونلی ایران در عمیق ترین لایه هایش بر سر این است: حکومتی طالبانی با تکیه بر توده مذهبی یا حکومتی امروزی با پشتوانه بخش مدرن جامعه. چهل روز پیش، بخش طالبانی برای یکسره کردن کار دست به کودتای انتخاباتی زد. گمان می برده که اگر با مقاومت روبرو شود، سران رادستگیر و بدنه اجتماعی را مرعوب می کند. طراحان نقشه طالبانی، روسی مانند هر جامعه استبدادی دیگر نمی توانسته اند از آتش زیر خاکستر در بین "پائینی ها" و شکاف در میان "بالائی ها" باخبر باشند. از پیچیدگی و چند لایگی جامعه و روح ایرانی هم بی خبر بوده اند و نقشه کودتا را در فرمول "انقلاب مخملی" خلاصه کرده اند.

مقاومت در پائین و شکاف در بالا و انعکاس بی سابقه جهانی آن، سبب تجدید آرایش نیروهای سیاسی شد که هنوز هم ادامه دارد. بیانییه جبهه مشارکت در پایان هفته می گوید: "سناریوی خونبارترین کودتای تاریخ ایران شکست خورده است. اما واقیعات هفته نشان می دهد وقتی بحران و شکاف به ستون فقرات سیستم سیاسی یعنی "سازمان های اطلاعاتی" رسیده است، می توان انتظار هر نوع حادثه ای را داشت.

مهمترین خبر این هفته تلاش کودتاگران برای بدست گرفتن کامل سیستم اطلاعاتی و جانشین کردن حفاظت اطلاعات سپاه بجای وزارت اطلاعات است. مرکزی ترین "گره" از نامه معاونین مستعفی وزارت اطلاعات به رهبر جمهوری اسلامی، "عزل" ناگهانی محسنی اژه ای و گماشتن شخصی مانند "جواد آزاده" برای بازجویی از مهم ترین چهره های سیاسی دستگیر شده، قابل اکتشاف است. دقت در این خبر تکنیک نشده بسیار راهگشاست: "علت اصلی تغییر و تحولات اخیر در این وزارتخانه، گزارش تیم ویژه وزارت اطلاعات در خصوص پرونده انقلاب مخملی است. تهیه کنندگان این گزارش با مطالعه تمام پرونده ها و بازجویی مجدد از تعدادی از بازداشت شدگان اخیر، نتیجه گرفته اند که اتهام تلاش برای انقلاب مخملی واقعیت ندارد.

نویسنده گان این گزارش که دو نسخه از آن برای رهبری و رئیس دولت هم ارسال شده، نتیجه گرفته اند که مجموعه اتفاقات پس از انتخابات نه تنها هیچ ارتباطی با خارج از کشور ندارد، بلکه هیچ تدارکی از قبل برای آن وجود نداشته و قابل پیش بینی هم نبوده است. اولین واکنش احمدی نژاد به تهیه ای این گزارش در وزارت اطلاعات، این بوده که سراسیمه به وزارت اطلاعات رفته و بدون اینکه با وزیر و معاونانش جلسه بگذارد، در جلسه ای عمومی با کارکنان ستاد این وزارتخانه گفته است: "من از سپاه کاملاً راضی هستم، از وزارت هم اصلاً راضی نیستم." وی همچنین گفته است که توطئه دشمنان برای براندازی نرم باید افشا شود و انتظار دارم وزارت اطلاعات در این زمینه فعال تر باشد. احمدی نژاد همچنین چند روز بعد در جلسه ای شخصاً خواستار برکناری دو معاون وزیر اطلاعات و بررسی نقش دیگر دست اندرکاران تهیه گزارش مذکور شده است.

اقدام بعدی احمدی نژاد عزل وزیر اطلاعات "در پی مجادله میان محسنی اژه ای و حسینیان با مسوولان سازمان اطلاعات موازی و سپردن کلیه مسوولیت های امنیتی به آقایان احمد سالک نماینده سابق رهبری در حفاظت اطلاعات سپاه و حسین طائب فرمانده سابق حفاظت اطلاعات سپاه" است.

این تغییر آنقدر مهم بوده که برغم این اخطار معاونین وزارت اطلاعات انجام شده است: "پنج تن از معاونان وزارت اطلاعات با ارسال نامه ای به رهبری ضمن برشمردن سوابق ضد امنیتی آقایان حسین طائب و اسفندیار رحیم مشایی به مقام رهبری هشدار داده اند که با رویه های اخیر، وزارت اطلاعات در شرف از هم پاشیدگی است."

مسئولین جدید اطلاعاتی هم که در واقع موسسین و رهبران "اطلاعات موازی" هستند، بلافاصله ۵۰ تن از چهره های سیاسی را از زندان اوین به حفاظت اطلاعات سپاه منتقل کرده اند و در اختیار بازجویانی مانند "جواد آزاده" گذاشته اند. شخصی که فیلم بازجویی او از همسر سعید امامی در دسترس همگان است. او غیر از سبعتی و ژر، در بازجویی دیدگاهی مثال زدنی دارد.

سینا حسینی در "روز" - ۷ مرداد ۱۳۸۸ - می نویسد: "در جریان بازجویی های جدید، وقتی از جواد آزاده پرسیده شد که به چه حقی این همه زندانیان خود را برای کسب اعتراف دروغ شکنجه کردید، پاسخ آن بود که وقتی مقام رهبری گفتند که قتل ها قطعاً کار عوامل بیگانه بوده، برای ما تکلیف شرعی ایجاد شد آن قدر آنها را بزیم تا به عامل بیگانه بودن اعتراف کنند، و مگر می توانستیم اعترافی مغایر با تصریح رهبر از آنان بگیریم."

در لحظه کنونی هم تحولات آینده به این "گره" بستگی دارد که مقاومت دستگیر شدگان را بشکنند و نظریه رهبر و احمدی نژاد را به زور شکنجه به خوراک تبلیغاتی تبدیل کنند یا نه. مانور بر سر بستن یک بازداشتگاه، بخشی از سناریوی کودتاگران است که آیت اله منتظری آن را به درستی "اغفال" مردم می خواند. سناریویی که با اظهارات "سعید مرتضوی" آغاز شد. او گروهی از زندانیان را "اعتشاشگر" خواند و گفت "دادگاهی" خواهند شد و بقیه را "معترض" نامید که مژده آزادی شان را داد. آیت اله شاهرودی هم از "۱۰ روز" مهلت برای حل بحران سخن راند. ظاهراً این زمانی است که "آزاده" برای انجام ماموریت خود به آن نیاز دارد.

و در این متن، آرایش سیاسی به طور مرتب و به زبان کودتاگران در حال تجدید است. دیدار برخی از علمای عظام با آیت اله منتظری، موضع گیری تند قالیباف علیه احمدی نژاد، اختلاف رئیس دولت کودتا با رهبر که حلش نیاز به فشار کیهان داشت، مجادله بخش ضد جاسوسی وزارت اطلاعات با احمدی نژاد بر سر رحیم مشائی، نامه موسوی- کروبی- خاتمی به علمای اسلام و سکوت قابل تفسیر اکثریت مطلق مرجعیت شیعه و بحث فقهی در باره مشروعیت و مقبولیت "نظام"، تنها نوک کوهی در دریای توفانی جامعه ایران است.

نظر آیت اله بیات این است: "تفخیز رهبری و نیز انجام مراسم تحلیف... مشروعیت آور نیستند."

آیت اله منتظری در روزهای آخر هفته می گوید: "تصمیم گیرندگان حوادث و فجایع اخیر آیا تجربه حکومت شاه و سایر رژیم های استبدادی را از یاد برده اند؟ مگر رژیم شاه با ایجاد خفقان و رعب و سرکوب آزادی خواهان و سانسور رسانه ها و زندانی و شکنجه نمودن فعالان سیاسی و معترضین و اعتراف گیری از آنان و پرونده سازی و تبلیغات دروغ توانست در مقابل موج اعتراضات و ناراضیاتی

#### های مردم مقاومت کند؟"

و عبد اله نوری به پادها می آورد: "اواسط دهه ی پنجاه هم کسی فکر نمی کرد روزی شاه از مملکت برود..."

اوضاع ایران، همه را به یاد روزهای آخر "شاه" می اندازد. و در هفته ای که بانام ندا تمام می شود. چهلم ندا و بزرگداشت دیگر شهدا.

شنبه هم دستگیر شدگان را به دادگاه فرمایشی می آورند. پرده دیگری از کودتاست. می خواهند شعله های جنش را خاموش و مردم را ناامید کنند. ما فریب این بازیهای کهنه امنیتی را نمی خوریم.

با پای تن و گام جان به دیدار و دیگر شهدا می رویم. در سراسر جهان. زنجیره ای بی پایانی که سبزی خوردا از کوه های شمال می گیریم، استواریمان را از البرز. جهان را دور می زیم و با جوون می خوانیم:

ما پیروزی می شیم

ما پیروزی می شیم یه روز

من از تل دل بر این باورم

ما پیروزی می شیم

## اوریا نا فالاجی و زندان غیراستاندارد

### نوشابه امیری

من 57 سال دارم؛ و بیش از 48 سال سابقه کار. از بچگی گوینده رادیو بودم. از 16 سالگی، در مدرسه روزنامه دیواری درست می کردم. تکلیف هم از اول روشن بود: اوریا نا فالاجی ایران خواهم شد! این فقط یک آرزو نبود یک تصمیم بود. یک عزم. پس به دانشکده روزنامه نگاری رفتم، کار کردم، نترسیدم، رفته در دل حوادث. روزنامه نگار شدم. تا شاه در قدرت بود، به عنوان یک روزنامه نگار، حرف دل مردمان را نوشتم. انقلاب هم که شد، "خبر" را در گوشه گوشه مملکت دنبال کردم. به پاریس رفتم. با آیت اله خمینی مصاحبه کردم. همان جا بود که از سر عشق به میهن و نگرانی برای آینده، از آقای خمینی پرسیدم: آیا ایران از زیر چکمه استبداد به زیر نعلین استبداد می رود؟ پاسخ او به این سوال منفی بود؛ اما آینده سرنوشتی غیر از این پیش روی ما ایرانیان نهاد.

درست چند ماه بعد از بازگشت آیت اله خمینی به ایران، روزنامه ها بسته شد و ما به اتهام وابستگی "طاعت" از روزنامه هایمان، از خانه هایمان، بیرون شدیم. یک سال بعد همسر به زندان رفت و شش سال و دو هفته را در زندان هایی گذراند که آقای خمینی قول بستن آنها و تبدیل شان به دانشگاه را داده بود. او در زندان جمهوری اسلامی، تحت شکنجه "اعتراف" کرد که جاسوس "غرب" بوده و درگیر توطئه کونتا. او پیش از رسیدن به مرحله اعتراف، روزهای بسیار مجبور بود به جای حرف زدن، "واق" بزند. بازجویانش با او مثل سگ رفتار کردند. سگی که برای "منتیه" شدن باید هر روز دوستانش را در تابوت هایی می دید که شکنجه گران، در آنها محبوس شان کرده بودند. دراز کش؛ بدون نور. آن روزها کسی نگران زندان و شکنجه نبود. هیاتی تشکیل نمی شد و مادران در خانه ها به "عزا" می نشستند. اما من که هم گوینده بودم و هم روزنامه نگار، راهی برایم نماند جز کشتن "نام". رفتن به عمق بی نامی. جایی که اصولاً دیده نشوم. ما با باید می مریدیم یا دیده نمی شدیم. وضعیتی که سال های بسیار دوام آورد. با این حال اوریا نا که جایی در عمق قلبم، خانه کرده بود، همیشه این امید را به یادم می آورد که روزی از "زندگی" بگویم و "دیگر هیچ".

تا دهم خرداد رسید؛ اوریا نا فالاجی و جرمه زودتر از من پرید وسط ماجرا. دیواره روزنامه نگاری؛ دیواره تنفس؛ دیواره بودن. خوب بودن. دیگر روسری اجباری را فراموش کرده بودم؛ میهن، رنگی انسانی می گرفت، قتل های زنجیره ای بود، اما بیانییه وزارت اطلاعات هم بود که به یادم می آورد می توان در انتظار پاسخ بود...

این دوره، کوتاه بود. زمان زیادی نگذشته بود که در دفتر سعید مرتضوی، دادستان الگوی جمهوری اسلامی، بازجویی پس می دادم. چادر سیاهی بر سرم کرده بودند که بوی نفرت می داد؛ بوی استبداد.

بوی زندان. و به من می گفتند:

- چه کسی گفته تو روزنامه نگاری! عنصر نامطلوب وابسته به رژیم شاه و مزدور غرب. زیر چادر آهسته اشگ می ریختم، بی آنکه قاضی جمهوری اسلامی ببیند، اما صدای دلاور اورینا فالاجی از دهان بیرون می آمد که:

من روزنامه نگارم. مزدور نیستم. عاشق میهنم هستم. و چنین نیز خواهد بود.

قاضی اما به سخنان من گوش نمی داد، با تلفن صحبت می کرد؛ در همان مکالمات تلفنی و دستور هایی که از آن سوی خط می رسید، سرنوشت "متهمانی" مانند من روشن می شد.

- شما عامل غربید. جاسوس. مزدور. فاحشه

و اندکی بعد در زیر زمین های اداره امانک، که مشق اول راه اندازی سوله کهریزک بود، در برابر خپله مردی عقب مانده با مشتش هایی همیشه گره شده، باید جواب می دادم: طرح تهاجم فرهنگی را با چه کسانی می ریزید؟ برای انقلاب مخملی از جانب چه کشور هایی حمایت می شوید؟

دوباره ممنوعیت از حضور در عرصه مطبوعات؛ نه فقط مطبوعات که همه جا. حتی برای آنکه دوباره کار گویندگی ام را از سر بگیرم و سخن گفتن به جای سوسک ها و موش ها را. مدیر دیگری مانند مرتضوی، صدایم را هم ممنوع کرد. بعد هم هجوم مأمورانی بدون حکم به خانه ام؛ ضبط اموال و از همه بیشتر هفت هزار جلد کتابی که حاصل سال ها، کتاب خوانی من و همسرم بود.

چنین بود که یک روز، بدون برنامه قبلی، خونم را در فرودگاه اورلی پاریس دیدم. یک پناهنده سیاسی!

یکی در میان هزاران. آنمی بی نام. پرت شده بودم به اعماق جامعه ای که در آن نه نامی داشتم نه کاری، نه آینده ای. اورینای وجودم، سخت غمگین بود. اورینای ایتالیایی در اوج شهرت، در بستر

بیماری کتاب می نوشت و من با اورینای وجودم، دنبال کار در "مک دونالد" می گشتم برای ادامه زندگی!

اورینا فالاجی سرطان گرفته بود، اما این من بودم که می مردم. مرگی که نه "حق" بود، نه پذیرش آن آسان. چنین بود که دوباره به اورینای وجودم چنگ زدم و برخاستم. با کمک همسر و دوستانم که آنان نیز سرنوشت هایی مشابه داشتند، دوباره برخاستیم. روزنامه الکترونیکی روز آنلاین را راه انداختیم و دوباره در کوتاه مدت، قلم به کار افتاد. نوشتیم و نوشتیم. روز آنلاین موفق شد. از این شهرک مهاجر نشین پارسی هم با آیت الله منتظری مصاحبه کردم هم با احمد باطنی. کار کردم. کار. و دوباره لیخنر را دیدم که بر لبان اورینای وجودم نشست. نه! اما تسلیم نمی شوم. ایران کشور ماست، خانه ماست، حق ماست و ما دوباره آن را به دست خواهیم آورد. تا دوباره موسم انتخابات شد، دوباره رای دادن، دوباره گفتن از آزادی میهن. از راه دور می دیدم که فرزندان میهنم برویش پارچه سیزی می بندند و یکصدا از آزادی می گویند. تماشای همه اینها از دور، دردناک بود اما امید بخش، نیرو بخش. و در دفتر خاطراتم نوشتم: ما به ایران باز می گردیم. ایران سبز. ایران آزاد.

اما باز نشد. کودتا شد. یک کوتوله سیاسی، یک دروغگو، صاحب یک خنده زشت و پلید، برنده انتخابات اعلام شد. ما به خیابان ها ریختم. با سکوت و با سر بندهای سبز. ما فریاد زدیم: رای من کو؟ و به

یکدیگر دلگرمی دادیم که: بترسیم، نترسیم، ما همه با هم هستیم.

جواب فریاد ما، گلوله بود؛ گلوله است. گلوله هایی که تنها قلب و سر را نشانه می گیرند. باز، ما هر روز مردیم و می میریم؛ در چشمان باز ندا، در خون سهراب، در سینه خونین اشکان که سه گلوله بر آن نشست؛ در گریه سعید جباریان؛ در تن زخمی و جان تحقیر شده صدها دانشجوی میهن مان که در خواب و در خوابگاه های دانشگاه ها، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و در زیر زمین های وزارت کشور، به آنان جیره کتک هر روزه دادند و آب را به روی آنان بستند. و این مردن ادامه دارد.

حالا آقای خامنه ای، که ردای ولایت دائمی برتن خویش و فرزند می دوزد، دستور تعطیلی یک بازداشتگاه غیرقانونی، آن هم به علت "غیراستاندارد بودن" راصدار کرده ست. لابد ذوب شدگان در ولایت هم دل هاشان خوش که رهبر "فرزانه" هم میانه آمده و تصمیمی "اسلامی" گرفته است. همین؟! آیا این دستورات از سر استیصال، بردل های داغیده مادرانی که فرزندان شان در سوله کهریزک، هر روز مردند و زنده شدند و آخر نیز پیکر های پاک و جوان شان، پر از خون های لخته شده، در دل خاک آرامید، مرهم است؟

نخیر آقای رهبر مسلمین جهان؛ ولی مطلقه فقیه؛ حالا دیگر باید سوله حکومت کوندنچی تعطیل شود تا دل ما آرام گیرد. حالا آنان که فرزندان ما را به "الیسین" مستراح های کهریزک واداشتند، باید در محضر قانون حاضر و تنبیه شوند تا ریش ریش دل ما، خنکا گیرد. آمران قتل ها و شکنجه ها باید بر صندلی اتهام و در دادگاه هایی قانونی به پاسخگویی بنشینند تا پدر امیر جوادی فر، از عزایی که او را در بهشت فرو برده، به درآید...

نه آقا! آقای خامنه ای! ما با این دستورات به خانه باز نمی گردیم. ما هستیم تا شما هستید. ما هستیم تا احمدی نژاد و مرتضوی و حداد و سرداران رنگ و وارنگ شما هستند. این همه رنج نکشیدیم که شما "فرمان" تعطیلی یک گوناگونی اسلامی رایب علت "غیراستاندارد بودن" صادر کنید و ما بگوییم سپاس. دعوا از این مرحله گذشته است.

بله! اورینا فالاجی ایتالیایی مرد؛ جسد او را در میهنش دفن کردند و با احترام. من اما با اورینایی که همچنان در من زنده است و می نویسد و می خروشد، در یک شهرک مهاجر نشین فرانسوی، هر روز با همه جان باختگان میهن ام، می میرم و زنده می شوم. می نویسم. ما می نویسیم. خواننده ای از سر مهر برایم نوشته: تو اگر در ایتالیا یا فرانسه یا آمریکا به دنیا آمده بودی، دختران ایتالیایی و فرانسوی و آمریکایی آرزو می کردند "نوشابه امیری" باشند. کریستین امان پور می گفت: کاش من "نوشابه امیری" شوم.

او می گوید و من گریه می کنم. برای آن نوشابه امیری که در میهنش، مزدور و جاسوس و فاحشه خوانده شد. برای آن دخترکی که می خواست در میهنش بمیرد؛ اما امروز جایی دور، هر روز خبر مرگ امیر و ندا و سهرابی را می شنود که مشتاق آزادی می خواستند و چند متغال احترام و هرکدام شان نیز می خواستند کسی بشوند؛ کسی مثل اورینا فالاجی. آن دخترکی که برغم همه این دردها، هنوز اورینای وجودش زنده است و هر روز به او نهیب می زند: ما روزی میهن مان را پس خواهیم گرفت. ما روزی آواز آزادی خواهیم خواند. ما روزی در میهن خود به خاک سپرده خواهیم شد و خواهیم دید که مردمان، گل های سرخ برخاک مان خواهند گذاشت به احترام. ما روزی در کنار جوانان میهن مان، سرود سیزی ایران را خواهیم خواند. آن روز، آنان که با ما و جوانان ما چنین کردند، از پس دیوار بلند زندان هایی "استاندارد" سرود خوانی ما را خواهند شنید. سرود آزادی. سرود ایران.

## دستگیر شدگان قهرمانان همیشه

### سهراب سهراب

انتظارات ما از یک زندانی در نظام جمهوری اسلامی چیست؟ آیا فکر می کنیم او باید زیر کابل سرود ضربات پار دبستانی را بخواند؟

صرف اینکه یک نفر بخاطر اعتقاداتش در جمهوری اسلامی بزنداد بیفتد دلیل بر قهرمان بودن او است. همینکه او با تفکراتش حکومت را وادار به دستگیری و زندانی کردنش نموده برای قهرمانی او کافی است. آنها برای همیشه قهرمانان جاویدان ما هستند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

اصل ۳۷ - اصل برانست

اصل، برانست است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد

اصل ۳۸ - منع شکنجه

هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار

است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود.

اصل ۳۹

هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید

شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است

ما باید به این قهرمانان این حق را بدهیم که برای اعترافات تلویزیونی جلوی دوربین صدا و سیما قرار بگیرند. قهرمانان ما و خانواده هایشان باید برای پخش اعترافات تلویزیونی افتخار کنند، ننگ اینکار برای نظام باقی می ماند. اینکه یک زندانی را برای اعترافات وادار به حضور جلوی دوربین کنند محکمترین و قاطع ترین سند شکنجه و آزار جسمی و روحی وی است.

به اعتراف کشاندن متهمان بعد از منتهی با روی کار آمدن استالین آغاز شد و تا مرگ او ادامه یافت. متهمان در برابر چشم هزاران شرکت کننده در دادگاه حاضر می شدند و به جرایمی چون خیانت به انقلاب و تلاش برای قتل استالین و سایر رهبران شوروی و تلاش برای تسلیم شوروی به آلمان نازی اعتراف می کردند. محاکمه طبق معمول با فریاد داستان که «یکشید این سگ های هار را» به پایان می رسید و متهمان به اعدام محکوم و بلافاصله تیرباران می شدند.

زندانیان از بدو دستگیری مورد وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته و در سلولهای انفرادی قهرمانند و بدون پنجره ای که معمولاً هفتاد سانت عرض و 2 متر طول دارد و لامپی قوی 24 ساعته در آن روشن است نگهداری می شوند. دو پتوی مندرس و لباس زندان تنها دارایی زندانی در سلول انفرادی است. زندانی زمان را از دست داده و تشخیص شب و روز را ندارد و هر دقیقه برایش ساعتها طول می کشد. بیخبری مطلق سبب می گردد که اخبار جعلی باز جوا تنها منبع خیرش باشد. باز جوا برای زندانیان مهتر با کمک کیهان حتی روزنامه ساختگی با اخبار جعلی چاپ کرده و از آن برای شکنستن زندانی استفاده می کنند. فیلم های مخفیانه ای از حضور همسر و مادرش در داسرا و گریه ها و التماسهای آنها برایش پخش می کنند. همیشه دو تیم بازجویی وجود دارد، تیمی که نعره می کشد و کتک و شلاق می زند و تیمی که مهربان و دلسوز و باظاهر منطقی است. هدف سوق دادن زندانی به سمت تیم بازجویی مهربان است و این هدف براحتی حاصل می شود. همه داستانهایی که در مورد مقاومت افراد زیر کابل گفته شده دروغ و قهرمان سازی کذب است. کسی توان تحمل شلاق را ندارد و زیر ضربات وحشیانه کابل هر چه بازجو بخواهد می گوید. در بیشتر اوقات به زندانی می گویند که بخاطر سرسختی او مجبور شده اند همسرش را هم بیاورند و همزمان در اطاق مجاور کابل خواهد خورد، برای اینکار از زندانیان زنی که دارند استفاده می کنند و زندانی زیر ضربات کابل و تومان با فریادهای خودش فریادهای زنی را می شنود که زیر کابل در حال ضجه زند است، تشخیص اینکه فریادها صدای همسر خودش است زیر شوک ضربات پی در پی کابل محال است. جسم زندانی کابل می خورد و روح او نیز بخاطر احساس گناهکاری نسبت به همسر تازیانه می خورد.

مطالعات روانشناسی انجام شده بر روی کسانی که تحت بازجویی اجباری قرار گرفته اند نشان می دهد که گرچه در مراحل اولیه بازجویی فرد می کشد در برابر فشار مقاومت کند ولی در مراحل بعدی او به وضعیت کونکانسی برگشت کرده و رفتارهای جدیدی از شخص سر میزند. این رفتارهای جدید بر اساس نمونه شخصیت مقتدر موجود در آن وضعیت یعنی بازجو شکل می گیرند.

«ویلیام سارچنت» معتقد است که نتایج این بازجویی های بی رحمانه وحشتناک است. (ویلیام سارچنت در کتاب شست و شوی مغزی (بیخوابی دادن، اخبار دروغ در مورد خانواده، شکنجه های سیاه و سفید آرام آرام زندانی را از شخصیت واقعی جدا و او را تبدیل به فرد جدیدی می کند. او اینک شخص جدیدی است که آمادگی دارد با له کردن خود و نجات خانواده و دوستانش وجدان خود را آسوده نماید .

از اعتراف در دو بخش اخذ می شود، اعترافات اخلاقی و اعترافات سیاسی. اعترافات اخلاقی برای این است که اگر فرد بعد از زندان لب به بازگو کردن شکنجه ها نمود آنرا پخش کنند. اعترافات سیاسی هم برای پخش به صدا و سیما فرستاده می شود.

اعترافات سیاسی استانداردهای مشخصی دارد، فرد اعتراف می کند که فریب خورده و دارای افکار انحرافی و تحت تأثیر عوامل بیگانه بوده است. در برخی سفرهای خارجی ناآگاهانه در دام سرویسهای جاسوسی خارجی افتاده و با آنها همکاری نموده است. در دوران مسئولیتش تلاش نموده با دادن اطلاعات کاذب ذهن مسئولین را مشوش نماید و سرانجام با تعلیم و راهنمایی و بودجه خارجی اغتشاشات را سازماندهی نموده است. وی خود را منحرف و گناهکار دانسته و از ملت و رهبر و ... عذرخواهی نموده و طلب بخشش می کند. وی از رفتار بسیار خوب مسئولین و بازجویان تشکر و همه شایعات مبنی بر بدرفتاری با وی را تکذیب می نماید. وی اعتراف می کند که غافل و ناآگاه بوده و بر ضد مردمش و با همکاری دشمن قصد براندازی نظام را داشته و جوانان را با دروغهای تحریک می کرده است. اعتراف کننده از سایرین هم می خواهد که دشمن را رها و به آغوش پر مهر جمهوری اسلامی برگردند.

بلافاصله بعد از اعترافات، رسانه های حکومت و همه بلندگوها در مجلس و نمازهای جمعه و پادگنها و ادارات با شدت هر چه تواتر این اعترافات را محور قرار داده و جنبش مردمی را جیره خوار اجانب و وابسته به بیگانگان معرفی و از مسئولین تقاضای اشد مجازات برای متهمین کرده و از بازجویان گمنام نیز تقدیر و تشکر نموده و رهبری را درود بی پایان می فرستند که با هوشیاری خود اینبار نیز خطر را دفع و نظام را نجات دادند.

**تحلیلگران غربی:** تا مدت ها در پی کشف راز این معما بودند. آنان فرضیه هایی نظیر ترزریق داروهای مخصوص و هیپنوتیزم را مطرح می ساختند. اما پس از کنگره ی بیستم حزب کمونیست شوروی که زبانها اندکی باز شد، مشخص شد روش اعترافگیری سادتر از این حرفها بوده است. بازجویی های 48 ساعته، پاسخگویی ایستاده بدون حق نشستن و خوابیدن، گرسنگی مداوم، محرومیت از داروهای ضروری، تهدید خانواده و مخصوصاً کودکان، متهم را به جایی می رساند که مرگ را به عنوان تنها راه نجات آرزو می کرد و چون می دانست اعتراف برابر است با محاکمه و اعدام فوری و پایان عذاب، مشتاقانه به استقبال آن می رفت. اینگونه بود که اعتراف نزد جهانیان بی اعتبار گشت و انسان های بیدار، گفته های اعترافگونی هیچ متهمی را باور نکردند مگر روزی که در دادگاهی منصف و عادل، آزادانه از خود در برابر «قانون» دفاع کند و به خطای خویش اعتراف نماید.

تیم بازجویان اشخاص مهم زیر نظر مستقیم رهبر فعالیت و مرحله به مرحله به وی گزارش داده و برای ادامه کار رهنمود می گیرند. بحق خامنه ای اگر هیچ هنری نداشته باشد حداقل در اینکار یعنی هدایت شکنجه زندانیان و اعتراف گیری در دنیا نفر اول است.

ولی اینبار این بازی سرباز جوی کبیر، جناب خامنه ای یک بازی باخت باخت است. وزیر اطلاعات و همه مدیران وزارت اطلاعات وی را از پخش اعترافات بر حذر داشتند و آنرا بمتابه بنزینی دانستند که بر روی آتش خشم مردم ریخته شود. سرباز جوی کبیر در مقابل حکم به عزل وزیر اطلاعات و تصفیه گسترده سربازان گمنامش داد. اعترافات بفرموده «آقا» باید پخش شود.

مردم ایران حتی یک کلمه از اعترافات اجباری را باور نکرده و فقط نفرین بر نظام حاکم فرستاده و خشمشان برای ریشه کن کردن این ظالمین بیشتر خواهد شد..

پیشاپیش به خانواده های اسیران جنبش سبز اعلام نمائیم که این اعترافات اجباری را محکوم و آنرا نشانه وجود شکنجه و ظلم دانسته و این اسیران همیشه قهرمانان عزیز قلبهای ما خواهند بود..

\*\*\* \*\*

**در تمدن کهن،** بنیاد حکومت ها بر عدل و داد بوده است. چنانچه می دانیم نخستین سلسله پادشاهی ایران پیشدادیان بوده اند. یعنی پیش و قبل از هر کار و تصمیمی، رعایت عدالت و داد. بعد از آن سلسله ی هخامنشیان تشکیل می شود. در ادب پارسی بسیار مشاهده شده که حرف «قی» به حرف «خ» تبدیل می شود. بر این مبنا هخامنشیان، حق منشیان بوده اند. اعتبار تمدن کهن بر آن است که نخستین امپراطور گیتی یعنی کوروش بزرگ، روش حق و منش عدل را پیشه کرده اند.

## درس هایی از تاریخ معاصر

## ناامیدی هرگز، مبارزه همیشه

عبداله نوری اواسط دهه ی پنجاه هم کسی فکر نمی کرد روزی شاه از مملکت برود...

فاصله ی میان تاریکی و روشنی در بلندای سیاه ترین شبها نیز به بیش از ۱۲ ساعت نمی رسد

پرده هایی از آن چه که به خیزش ملی ۳۰ تیر انجامید فقط ۱۲ ساعت....

### ساسان آقایی

فاصله ی میان تاریکی و روشنی در بلندای سیاه ترین شبها نیز به بیش از ۱۲ ساعت نمی رسد و در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ایران حتا از این هم کم تر به انتظار "روز" نشست. ۷ بعد از ظهر که هوا رو به تاریکی می گذارد، مردم تهران گروه گروه دور خانه ی محمد مصدق گرد می آمدند تا رهبر جنبش ملی پس از بازگشت پیروز ماندنه به مسند نخست وزیری با بغضی در گلو و چشمانی پر آب از بالکن خانه اش به ایرانیان بگوید: «ای کاش مرده بودم و ملت ایران را این طور عزادار نمی دیدم اما ای مردم به جرات می گویم که استقلال ایران از دست رفته بود و شما با رشادت خود آن را نگاه داشتید». این سخنان خبر از پیروزی ملت بر کودتا می داد.

### قدرت خیابان

قوام، مجری این کودتا بود، سیاست مداری که سرانجام با خودخواهی و کوفه فکری توانست شاه ایران را به خاک سیاه نشاند. او اشتباه کرد که در برابر محمد مصدق ایستاد. دکتر را مردم ایران، روحانیون، نمایندگان پارلمان، بازاریان، دانشگاهیان و تمامی اقشار می خواستند و این مشروعیت و محبوبیت از امضای «اعلی حضرت همایونی» نمی آمد بل به دولت مصدق، خیابان های تهران قدرت و رسمیت می بخشیدند. اشتباه قوام بی شک پذیرفتن سمت نخست وزیری پس از استعفا ی دولتی چونان خواستنی بود اما او اشتباه بزرگ تری هم انجام داد. هنوز مهر بر سند نخست وزیری نخشکیده که رادیوی دولتی، اطلاعیه ای شگفت انگیز را خواند که در آن نخست وزیر نامحبوب از راه رسیده و غاصب دولت، مردم را «اوباش» دانسته بود و رهبران مردم را «عوام فریب و سالوس». قوام خودش گورش را نکند و زور سر نیزه نمی توانست جنبش مردم ایران را خاموش سازد.

### پس اندازی برای آینده

جنبش از سال ها پیش نفس می کشید، در خانه ها و پاتوق های خصوصی پا می گرفت و رشد می کرد و در ابتدای دهه ی ۳۰ تنها مردانی باشهامت پیدا شده بودند که سبب "برون زایی" اندرونی جامعه ی ایرانی شوند. در شهریور ۱۳۲۰، این تنها نوتالینترسیم خام اما تمام و کمال رضاشاهی نبود که فرو می ریخت، با بر آب رفتن هر چه که رضا رسته بود، در پبله ی آهنگین امنیتی و انزوای فولادین اجتماعی-سیاسی دور تا دور ایرانیان نیز به آهستگی رخنه هایی پدید آمد که این روشنفکران را به آینده امیدوار می ساخت. در دوران شاه جوانی که درس آزادی سوییسی آموخته و به نقش مصلح مشفقیش بیش تر تمایل نشان می داد و می کشید چندان که توجهی برنایانگیز، از سایه ی پدری تندخو و مستبد دوری جوید، ایران خفته بیدار شده بود و آگاهی بخشی، مسوولیت عمومی را بار دیگر به یاد همگان می آورد. شتاب گرفتن دگرگونی های سیاسی ایران و جهان در دهه ی 20 نیز سبب می شد که پتانسیل در حال شکل گیری ایران برای انفجار به زمانی بیش از یک دهه نیاز نداشته باشد.

### رهبرانی در یک صف

تاریخ را همواره چیدمان اشتباه حاکمان و درست مخالفان شان می سازند و در ابتدای دهه ی ۳۰ برای نیل به اصلاحات گویی همه چیز درست در جای خود قرار می گرفت. محمدرضا که پس از بازگرداندن آذربایجان به مام میهن مغرور شده بود، بلندپروازی های تازه ای را در دستور کار قرار داد و جا به جایی های پی در پی دولت، ترور رزم آرا و تغییر مستمر قوانین انتخاباتی و پارلمان ها سبب شد که منتقدان وی در جایگاه رهبران اپوزیسیونی کوشنده و رو به گسترش قرار گیرند. بدشانسی بزرگ او این بود که یک رهبر ملی مانند مصدق و یک رهبر مذهبی چون کاشانی درست در یک زمان و با یک هدف در تاریخ سیاسی ایران ظهور پیدا کردند و در کنار یک دیگر قرار گرفتند. به این ترتیب بزرگ ترین قدرت سیاسی منتقد کشور از زمان عصر مشروطه رخ نمود و به سبب همراهی ایرانیان از خواب برخاسته توانست، شاه و انگلیس و شوروی را یک جا به مسلخ بفرستد.

### مرد نخست ایران کیست؟

در هشتم اردیبهشت ۱۳۲۰ شاه ایران تسلیم موج هيجان برانگیزتهی مردم و کنش گران سیاسی شد. گویی همه از پدیده ی فراموش شده ای به نام "ملی گرایی" که با اشغال ایران زیر چکمه ی سربازان روس و انگلیس لگنمال شده بود، به وجد می آمدند و آماده بودند تا انتقام آن روزهای نکبت بار کشور را از مسببانش بگیرند. محمد مصدق با دوز بالای ملی گرایی و انگیزه ی بسیار در کنار ویژگی هایی چون سخنوری و هوشمندی و کاریزمایی نمونه، در ابتدای دهه ی ۳۰ تنها مردی بود که انگار پاسخ همه ی پرسش ها را می دانست و محمدرضا چنان که در «پاسخ به تاریخ» نوشت، تصمیم گرفت، او را در «مسیری بدون راه بازگشت» بی آزمایش. مصدق قدرت را به دست گرفت، اصلاحات را آغاز کرد و به پشتوانه ی مردم و قدرت مذهبی پشتوانه اش به زودی بدل به مرد نخست ایران شد؛ عکس او روی مجله ی تایم رفت.

### امیدواری های یک ناامید

شاه هنوز برآورد دقیق و روشنی از جایگاه خود و نخست وزیرش و قیاس میان این دو نداشت اما آرام آرام از بدل شدن به «شاهی هیچ کاره» به ستوه آمده بود. با این وجود او هنوز از گام های استوار ملی گرایان در راه رسیدن به «تفت ملی» پشتیبانی می کرد. چهارم خرداد ۱۳۳۱ که محمد مصدق و هیات همراهش به قصد ایفای نقش در تاریخی ترین دادگاه لاهه برای ایرانیان تهران را به سوی هلند ترک گفت، رهبر سیاسی ایران چون مرجع دینی کشور در پیامی «ارزوی موفقیت» را بدرقه ی راه نخست وزیر ساخت. او البته نمی دانست که مصدق در سر چه می پیرواند، یا اگر می دانست مایل نبود خود را با فکر کردن به پیروزی مصدق در لاهه از راه دهد. امروز که تاریخ را ورق می زنیم، شگفت زده خواهیم شد که محمدرضا نمی توانست درک کند گام پسین مصدق پس از پیروزی بزرگ در دیوان لاهه چه خواهد بود؛ او قریب به یقین پیش بینی روشنی داشت اما شاید دل به شکست نخست وزیر بسته بود تا فرمان عزل دهد.

## «ما پیروزم»

بخش بزرگی از یک ماه سرنوشت ساز ایران نه در تهران که در آمستردام رقم می‌خورد و محمد مصدق که آینده ایران را در گرو «حل مسأله نفت» می‌دید، با گروه زبدهای از یارانش یک ماه زودتر از دادگاه به سوی هلند می‌رفت. پیش از سفر اما او با متوقف ساختن روند انتخابات پارلمانی، هراس دخالت شاهنشاهی برای تشکیل پارلمانی علیه دولت را آویخت و با سپردن دولت به اعضای کابینه و مجلس ملی به دست نمایندگان جبهه‌ی ملی بدون نگرانی کشور را ترک کرد. اکنون خیال نخست وزیر از کودتا علیه خود آسوده بود و این آسایش خیال به نطق‌های تاریخی، پرحرارت و لبریز هیجان نخست وزیر

ایران مجال بال گشایی می‌داد. مصدق و هیأت نخبگانی که در لاهه او را همراهی کردند، همان روزی که در میان استقبال گسترده‌ی مردمی به میهن بازگشتند، رای قاضیان لاهه را خوانده بودند.

## کودتا علیه مردم

۲۵ تیرماه، یکی از انتخاب‌های درست محمد مصدق بود. تنها چند روز مانده به خوانش رای تاریخی دادگاه لاهه، نخست وزیر ملت ایران به پشتوانه‌ی شور و خواسته‌ی همگانی درخواست «اختیارات تازه برای ادامه کار در خدمت مردم و کشور ایران» را کرد. مصدق اکنون قلب قدرت شاهنشاه را نشانه می‌رفت؛ «قوای مسلح» و پاسخ شاه نمی‌تواند چندان غیرمنتظره باشد؛ «پس بگویند من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم». پاسخ شاه شکفت انگیز نبود اما واکنش محمد مصدق، دست‌های شاهنشاه را آلوده به «خیانت به مردم» کرد. مصدق استعفا داد و محمدرضا که گویی چنین روزی را آرزو داشت، به فوریت قوام السلطنه را برای جانشینی برگزید، هر چند که بعدها این انتخاب را اشتباه خواند و از تمایلش به «الهی‌ار صالح» سخن گفت. انگار شاه هرگز نخواست حقیقت آن روزها را درک کند. قوام گرچه اشتباه‌های مهلک و کشنده‌ای را در دو روز پسین انجام داد اما سرنوشت هر کس دیگری نیز بهتر از قوام نمی‌شد. مردم مصدق را می‌خواستند و حاکم ایران علیه انتخاب و خواست مردم کودتا کرده بود.

## تاوان خون

به احتمال بسیار محمدرضا هرگز گناهی برای خویش در استعفا‌ی مصدق و رخ دادها پس از آن متصور نبود چه، قانونی اساسی به او این اختیار را می‌داد که زیر بار خواسته‌ی مصدق نرود اما مگر نه این که قانون برای پاس داری مردم آمده و مردم که بخواهند، قانون باید دگرگون شود. محمد مصدق در استعفا‌نامه‌ی خود نوشت که «بیا وضع فعلی ممکن نیست، مبارزه‌ی ملت ایران، پیروزمندانه خاتمه یابد» و یک سره از کاخ شاهنشاهی به خانه‌ی خود رفت. شاه گمان نمی‌کرد که استعفا‌ی مصدق، سر‌آغاز برخاستن جنبشی باشد که سرانجام او را وادار به تسلیم سازد. محمدرضا گمان داشت که با وجود محبوبیت مصدق، مردم به شکلی جدی از او پشتیبانی نخواهند کرد و قوام با رویی خشن و نشان دادن مشت می‌تواند اعتراض‌های جسته و گریخته را کنترل کند. شاه البته هرگز دادن دستور گشودن آتش به روی مردم را نپذیرفت اما به هر روی دولتی که به فرمان او جای دولت مردم را گرفته بود، ایرانیان را در سه روز پسین به خاک و خون کشاند.

## سیاستی دگر آمد!

فشار بر نمایندگان جبهه‌ی ملی، وزرای دولت مصدق و رسانه‌های پشتیبانی وی از همان ساعات نخست آغاز به کار دولت قوام آغاز شد. دولت برای پیش بردن کودتای خود علیه ملت، حتا از به جریان انداختن شایعه‌ی «بازداشت آیت الله ابوالقاسم کاشانی» نیز استقبال کرد و در ادامه قوام با اطلاعی‌ی «کشتی بان را سیاستی دگر آمد» گویی به خرمنی از باروت آتش انداخت. هنوز رادیو متن اطلاعی‌ی دولت تازه را می‌خواند که مردم به خیابان‌ها آمدند. در 28 تیرماه، بازار تعطیل، وزرات خانه‌ها نیمه تعطیل و شهر شکل اعتصاب و اعتراض را به خود گرفت. دیگر شهرهای ایران نیز شرایط مشابهی داشتند و دولت چند ساعته‌ی قوام فرمان آتش گشودن به هر جنبه‌ی مشکوک و معتزنی را به نیروهای مسلح داد. نتیجه آن بود که تانک‌ها به میدان بهارستان گسیل شدند و پیش چشم نمایندگان ملت و هزاران معترض رژه رفتند. با به شهادت رسیدن مردم، رهبران جنبش با تمام قوای خود به میدان آمدند. مصدق فریاد برآورد و کاشانی که در ۲۶ تیرماه گفته بود؛ «بر عموم برادران مسلمان لازمست که در راه جهاد اکبر کمر همت محکم بر بسته» این بار دولت را تهدید کرد: «گر قوام نرود اعلام جهاد می‌کنم و خودم کفن پوشیده با ملت در پیکار شرکت نمایم...».

## شکست کودتا، پیروزی مردم

دو روز کشتار، پاسخ خود را در ۳۰ تیرماه دریافت کرد. هنگامی که رهبران جنبش ایستادند و نوک پیکان تهاجم خود را به سوی حاکم نشانه رفتند، مردم سوگوار ایران با وجود بر تن کردن رخت‌های سیاه و تهدید قوام به کشتار گسترده‌تر، در روز تاریخی ۳۰ تیر به خیابان‌های ریختند و چونان نمادی از این خیزش ملی، میدان بهارستان را قرق خود ساختند. خواسته‌ی مردم روشن‌تر از روشنی خورشید آن روز بود؛ «دولت قانونی بازگردد» و شعار «زنده باد مصدق» بر قریه‌ی «مرگ بر قوام» و «مرگ بر انگلستان» گوش نوازی می‌کرد. تهران، اصفهان، تبریز، شیراز و تو گویی تمام ایران برای در هم شکستن دولت غیرقانونی قوام یک پارچه شده بودند و پس از نماز ظهر که قوای نظامی اندک اندک میدان بهارستان را تخلیه می‌کردند، بوی پیروزی جنبش ملی در شام مردم پیچید. 5:35 دقیقه بعد از ظهر سرانجام «حسین علا» از سعادت‌آباد به دفتر ریاست مجلس شورای ملی خبر داد که قوام با استعفا سرنگون شده و راه برای بازگشت «دولت مردم» هموار است. در میان غریو هزاران ایرانی که سه روز جانانه مقاومت کرده بودند، ۶۴ نماینده پارلمان رای خود را به گلدان‌ها ریختند و محمد مصدق با ۶۱ رای و بدون هیچ رای‌گویی (مخالف) بار دیگر نخست وزیر ایران شد. واکنش تاریخی مردم ایران و جان بازی دلیرانه‌ی آن‌ها در دفاع از استقلال و آزادی، کودتا علیه دولت قانونی را به شکست کشاند. به این ترتیب شاه برای دومین بار تن به امضای حکم نخست وزیری داد که در سیاست ایران به اتکای مردم، جایگاهی شامخ‌تر از وی را از آن خود ساخته بود.

از ۱۴ آبان ۱۳۵۷ تا ۱۴ تیر ۱۳۸۸

## کاش خامنه‌ای هم هلیکوپتر داشت

## صنم حمیدی

تظاهرات مردم در شش ماهه اول سال 1357 بسیار کم تعداد و بی رمق بود و رژیم شاه بواسطه اعلام حکومت نظامی و برخورد‌های امنیتی شدید که موجی از دستگیریها شاخصه اصلی آن بود اوضاع را ظاهراً تحت کنترل درآورد.

انقلابیای مردمی همواره به پیروزی رسیده اند که دلیل اصلی آن نحوه تکوین و رشد یک انقلاب است. انقلابات هنگامی رخ می دهد که استبداد و ظلم و تبعیض و نابرابری از آستانه تحمل جامعه فراتر می رود و مردم دیگر از مرگ در راه آزادی هراسی ندارند. شرایط زندگی بگونه ای است که برای مردم کمتر از یک مرگ تدریجی نیست و واکنش طبیعی هر انسانی در برابر شکنجه روحی روانی و مواجه شدن با یک مرگ تدریجی، انتخاب مشتاقانه مرگ قوری و راهی از وضعیت گرفتار در آن است در حالی که در شرایط عادی مهمترین اولویت انسان حفظ جان است و بهمین دلیل در بسیاری از موارد روی به محافظه کاری آورده و از برخی حقوق خود می گذرد و حتی بخشی از ظلم و تحقیر را بناچار می پذیرد.

هنگامی که جان بر لب می رسد اما شرایط عوض می شود. اصطلاح «جان بر لب رسیدن» قابل توضیح و تشریح نیست، همانطور که توضیح دادن «درد» امکان پذیر نیست، کسی که «درد» می کند حس درستی از درد دارد ولی اطرافیان وی فقط می دانند که او درد دارد و برایش ناراحتند ولی حس مستقیمی از درد ندارند. «جان بر لب رسیدن» هم موقعی قابل حس است که انسان خودش در آن شرایط قرار بگیرد، مردم ایران امروز حس دقیقی از «جان بر لب رسیدن» دارند.

در هر کشوری و در هر مقطعی از تاریخ که مردم «جان بر لبشان رسیده» انقلاب رخ داده و انقلاب بدلیل اینکه نیروی مردم را پشت سر خود دارد لاجرم پیروز است و راهی برای سرکوب یا شکست آن وجود ندارد، انقلاب را فقط می توان بتأخیر انداخت ولی متوقفش نمی توان کرد.

چرا حکومتها توان حس بموقع انقلاب و جلوگیری از وقوع آنرا ندارند؟ ساختار خود حکومت که عادت به ظلم و استبداد نموده دلیل اول است و دلیل دوم اینکه انقلابات همواره در آغاز نمود ظاهری اندکی دارد ولی سرعت عجبی رشد ریشه ای دارد که برای حکومتها قابل درک و مشاهده نیست. رمز پیروزی انقلاب هم در همین است که تا مدتی فقط نوک کوه یخ بیرون از آب دیده می شود ولی بخش اعظم آن دور از چشم است. انقلاب در اثر «جان بر لب رسیدن» مردم بوجود آمده و این اپیدمی «تنگر» با حداکثر سرعت رشد کرده و فراگیر می شود.

حکومتها بمحض بروز ناآرامی و تظاهرات، با پیروی از یک قاعده همیشگی روی به سرکوب می آورند، شدت سرکوب بستگی به شدت ترس حکومت از شرایط دارد. هرچه ترس حکومت بیشتر باشد خشونت و گستردگی سرکوب هم بیشتر خواهد بود. سرکوب به نیروهای حکومت روحیه می دهد که هنوز قدرت دارند و موجب متفرق شدن ناراضیان و آرامش ظاهری می شود. دقیقاً نقطه فراگیر شدن تنفر از همینجا شروع می شود، خیابانها را که با باتوم و گاز اشک آور و گلوله از معترضین بگیرد سبب محو و نابود شدن آنها نمی شود بلکه آنها در متن جامعه حل می شوند و اعتراضات خود را در وجدان جامعه فریاد می کنند. سرکوب شدگان چاره ای ندارند بجز آگاه کردن توده مردم از جنایات حکومت و همراه نمودن آنها با فریاد اعتراضی. حاکمیت دل خوش می کند که پیروز شده و مراسم تشویق و اعطای مدال برگزار می کند ولی نفرت مقدس در حال ریشه دوانیدن و گسترش است. هزاران نفری که در مقابل خشونت نیروی سرکوبگر حکومت مجبور به ترک صحنه شده بودند اینبار با میلیونها نفر باز می گردند.

رژیم شاه هم با اتکاء به دستگاه امنیتی ساواک که در زمان خود پنجمین سرویس قدرتمند اطلاعاتی دنیا بود و نیروها نظامی اش که باز هم در زمان خود از نیرومندترین و سازمان یافته ترین ارتش های دنیا بود براحتی توانست نیمه اول سال 57 را بنام خود بنویسد. این شش ماه دقیقاً فاز ریشه دوانیدن تنفر و فراگیر شدن اعتراض بود، فراگیر شدنی که نمود ظاهری چندانی نداشت ولی در سکوت در حال تکوین بود. شش ماهه دوم سال اما از آن مردم بود و از اول مهرماه که مدارس و دانشگاهها باز شد بهترین و راحت ترین کانون برپایی و گسترش تظاهرات و تبدیل ناراضیاتی خیابانی به اعتصابات سراسری در اختیار مردم قرار گرفت. حکومت نظامی که اجازه تجمع بیش از 5 نفر را نمی داد بناگاه خود را با هزاران دبیرستان و صدها دانشگاه در سطح کشور مواجه دید که کانون ناآرامی ها شده بودند. ساواک قدرتمند، ارتش نیرومند و حکومت توانمند تنها 100 روز در مقابل این موج دوام آوردند پس از آن فروپاشی شروع شد.

البته این 100 روز نقطه عطفی هم داشت، هنگامی که پس از 40 روز مردم در مقابل نیروهای گارد مجاری حالت ترس و فرار، حالت تهجمی و شجاعت یافتند همه چیز فقط منتظر یک جرقه بود و این جرقه با حماقت حکومت در روز 13 آبان 57 زده شد. در اثر تیراندازی گارد بداخل دانشگاه تهران، تعدادی از دانش آموزانی که برای تماشای یک نمایشگاه عکس به دانشگاه تهران رفته بودند بشهادت رسیدند.

روز 14 آبان روز تجلی خشم مردمی بود که دیگر حالت تهاجمی بخود گرفته و آماده قدرت نمایی بودند، 14 آبان تقریباً تمام تهران در آتش می سوخت و شدت و گسترده آتش سوزیها در حدی بود که گارد مجبور به ترک خیابانها گردیده و شاه سراسیمه سوار بر هلیکوپتر چندین ساعت بر فراز تهران پرواز کرد و از آنچه می دید شوکه شده بود. روز 14 آبان سراسر تهران را آشوب فرا گرفت. مردم پایتخت که از حوادث خونین دانشگاه تهران به خشم آمده بودند، به خیابانها ریختند، سینماها، تئاتر، کبابها، مشروبفروشیها، چند بانک، و چند فروشگاه بزرگ را به آتش کشیدند. مجسمه شاه در دانشگاه سرنگون شد، در آن روز، شاه که با هلیکوپتر بر فراز پایتخت پرواز کرده بود گفت: تهران مانند ویرانه می نمود. (کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران ص 124 قسمت دوم) آنچه در روز بزرگداشت ندا و سهراب و سایر شهدای جنبش حق طلبانه مردم در چهره و رفتار مردم می شد دید یکبار دیگر مرا عمیقاً بیاد روحیات مردم در 14 آبان 57 انداخت، مردم ما روز پنجشنبه 8 مرداد واقعاً حالت تهاجمی داشتند، چه در بهشت زهرا و چه در خیابانهای تهران، مردمی که در صحنه بودند تفاوت اساسی با مردم هفته های قبل داشتند، چهره ها مصمم و قدمها رو به جلو بود، مردم از پشت باتوم نمی خوردند زیرا اینبار رو در روی گارد ایستاده بودند، کسی به تهدیدها اهمیت نمی داد و شعارها جدیت و تندری فوق العاده ای داشت.

شاید سرعت زیاد این تحول مردم بدلیل نحوه رفتار حکومت باشد. جنایتهایی که در 40 روز گذشته توسط این حکومت بر علیه ملت ایران صورت گرفته قابل مقایسه به جنایات رژیم شاه نیست. بنا به آمار رسمی بنیاد شهید آمار کل شهدای انقلاب اسلامی در سراسر کشور ایران از دیماه 1356 تا بهمن ماه 1357 تعداد 2781 نفر می باشد که بیشتر آنها در چند روز پایانی انقلاب و در جریان تصرف پادگانها بشهادت رسیده اند. بزرگترین لکه ننگ حکومت شاه، کشتار مردم در میدان ژاله تهران بود که به جمعه سیاه معروف و بزرگترین عامل تحریک و نفرت مردم در سراسر ایران شده بود و هزاران نمایشگاه عکس در شهرها و حتی دهات از فاجعه جمعه سیاه برگزار گردید. در این کشتار وحشتناک 64 نفر بشهادت رسیدند.

خامنه ای در شنبه سیاه، سی ام خرداد 1388، توانست با موفقیت، رکورد جنایت شاه را شکسته و جمعه سیاه را بفراموشی سپرده و بیش از دوپست تن از جوانان رعایا ما را بشهادت برساند. اگر شاه با خلق جمعه سیاه جنایتکار و مستحق سقوط بود خامنه ای مستحق چه چیزی است؟

کسانی که در تظاهراتهای زمان انقلاب دستگیر و زندانی شده اند بسیاری زنده اند و می توانند شهادت بدهند که چه رفتاری با آنها شده است. به هیچ وجه در زمان شاه افراد شرکت کننده در تظاهرات را قیل از دستگیری بقصد کشت با باتوم و پوتین نمی زدند و از کتکهای مراحل بعد و شکنجه هم خبری نبود. آیا حکومت شاه زندانیان را داخل کانترینر ریخته و آب را برایشان از زیر در می ریخت که مجبور باشند کف کانترینر را برای رفع عطش لیس بزنند؟ آیا زندانیان را چند نوبت در شب و روز وحشیانه با باتوم و زنجیر و کابل کتک می زدند، آیا حتی یک مورد به زندانیان تجاوز کردند؟ آیا حتی یک نفر از تظاهرکنندگان دستگیر شده در زمان شاه زیر شکنجه بشهادت رسید؟ آیا حتی یک نفر را از پا اویزان کردند؟ آیا کسی هست که ادعا کند در تظاهرات بر علیه شاه دستگیر و دستانش را از پشت بسته و با طناب بالا کشیده اند؟ آیا شاه زندانیان را وادار می کرد که در کانترینر مملو از ادرار و مدفوع زندانی شوند؟ آیا کدام زندانی زمان شاه هست که با کتک وحشیانه او را وادار به لیسیدن کاسه توالت کرده باشند؟ آیا حتی یک زندانی در زمان شاه وجود دارد که همانند شهید محسن روح الامینی دهانش خرد شده باشد؟ آیا شاه حتی یکبار هم در قبرستانها و بهشت زهرا به مردم حمله کرد؟ آیا تلویزیون شاه هم فیلم مشمنز کننده اعترافات پخش می کرد؟

بدون شک ابعاد وحشیگری و سرکوب و شکنجه و قتل حکومت خامنه ای قابل مقایسه با جنایات شاه نبوده و همین عامل تسریع در دگرگونی مردم از حالت ناراضی قابل سرکوب به ناراضی مهاجم و غیرقابل سرکوب بوده است. هر روز که می گذرد ابعاد هولناک تری از این جنایات پیش روی مردم قرار می گیرد و مردم بیشتر احساس «جان بر لب رسیدن» می کنند.

خامنه ای در چنین وضعیتی خود را آماده زدن جرعه به باروت خشم مردم می کند. وی می خواهد روی خون اینهمه شهید و روی کرده اینهمه اسیران زیر شکنجه، مراسم دهن کجی به مردم را برگزار کند... شاه در 13 آبان این جرعه را زد و وی می خواهد در 12 مرداد اینکار را انجام دهد. شاید تقدیر این کشور این است که یکبار در 14 آبان 57 در آتش و دود فرو رود و بار دیگر در 14 مرداد 88. تظاهرات شجاعانه مردم در روز چهل شهداء در حقیقت آخرین اخطار به دیکتاتور بود که با آتش بازی نکند و تا فرصت باقی است از راه کجی که در پیش گرفته بازگردد. این مردم نشان دادند که اجازه نخواهند داد حقوقشان پایمال شده و مورد تحقیر قرار گیرند.

اگر خامنه ای روز 14 آبان 57 در مشهد بوده و از نزدیک چهره تهران غرق در دود و آتش را ندیده، این شانس را دارد که اینبار از نزدیک ببیند که مردم چگونه پاسخ یک دیکتاتور سرمست را می دهند. هلیکوپتر هم آماده دم دست داشته باشد.